

سرمقاله

شرط رهائی کارگران،

در هم شکستن ماشین دولتی است!

... واقعیت این است که بانی و مسبب اصلی شرایط ظالمانه کنونی در جامعه ما، سرمایه داران خارجی یعنی امپریالیستها و سرمایه داران داخلی وابسته به آنها می باشند و رژیم جمهوری اسلامی وظیفه تأمین منافع آنان را به عهده داشته و مذافع و حافظ سیستم سرمایه داری وابسته در ایران می باشد. آیا کسی می تواند بگوید که سوء مدیریت، بی کفایتی و غیره مانع از انجام این وظیفه از طرف جمهوری اسلامی گشته است؟ اگر روی دزدیهای سران و دست اندر کاران این حکومت هم تکیه شود باید گفت که این جزئی تفکیک ناپذیر از نظام سرمایه داری است و گردانندگان رژیم حاکم با وجود همه این دزدیها کما کان به وظیفه خود یعنی سرکوب توده ها و کنترل جامعه به نفع سرمایه داران خارجی و سرمایه داران وابسته داخلی عمل می کنند....

صفحه ۲



از مرگ نیز
نیرومند تر برخاستی
و با حنجره دوست
داستانی ات خواندی
آوازهای سرخ بلندت
را
روی فلات خفته در بند:
"بریا برهنگان، بریا
ستمگشان، بریا
گرسنگان!" ...

به یاد گرامی رفیق امیر پرویز پویان!

صفحه ۱۴

اشرف دهقانی

در باره رویداد های کازرون

(مصاحبه کانال بذرهای ماندگار با رفیق اشرف دهقانی)

... جامعه ایران امروز در یک دوره انقلابی بسر می بره و در نتیجه چه حرکت توده ها و چه برخورد رژیم در این شرایط خاص سرنوشت ساز با دوره های آرام از هر لحاظ فرق داره. ولی حالا بطور مشخص، ببینید در علم فیزیک می گن هر کنش واکنشی داره که مساوی آن کنشه. خوب این انرژی و پتانسیل انقلابی که ما در مردم کازرون می بینیم واکنشی است که این مردم یعنی کارگران و زحمتکشان و سایر توده های در بند این شهر در مقابل کنش یا عملکرد های چهل سال حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی دارند از خودشون نشان می دن. این همه نترسی در مقابل نیروهای واقعا وحشی جمهوری اسلامی و اون شجاعت ها و مقاومت های سلحشورانه به واقع از خشم و نفرت عمیقی سرچشمه می گیرد که این مردم نسبت به سرمایه داران و رژیم حامی اونها دارند....

صفحه ۵

اشرف دهقانی

چند کلام با نسل جوان در باره

پیدا شدن "جنازه رضا شاه"

... رضا خان در شرایطی به قدرت رسید که اولاً تحت تاثیر و در ادامه انقلاب مشروطیت، در گوشه و کنار کشور توده های مردم به مبارزه علیه امپریالیسم برخاسته و جنبش های آزادیخواهانه متعددی در جامعه شکل گرفته بود، همان جنبش هایی که طرفداران کودتای رضا خان از آن تحت عنوان "سالهای پرآشوب پس از انقلاب مشروطه" یاد می کنند. از سوی دیگر بعد از انقلاب اکتبر در روسیه و به دنبال اینکه دولت شوروی رسماً اعلام نمود که هیچ چشم داشتی به خاک ایران ندارد و همه قرار داد های اسارتبار استعماری سلطنت تزار با سلطنت قاجار را فاقد اعتبار اعلام کرد، دولت انگلستان شرایط را برای بکه تازی خود و روی کار آوردن رضا خان کاملاً آماده می دید....

صفحه ۲۰

صفحه ۱۱

... در رابطه با جنبش دی ماه، سه موضوع از اهمیت اساسی برخوردارند. یکی این است که کارگران و زحمتکشان ما در آستانه تظاهرات و قیام های توده ای در چه شرایط اقتصادی به سر می بردند؟ دوم این که چه مبارزاتی در صحنه جامعه وجود داشت؟ و سوم، حکومت در چه وضعیتی به سر می برد؟ آگاهی نسبت به این سه مقوله برای درک شرایطی که جنبش دیمه را به وجود آورد و شناخت شرایط نوینی که بعد از آن تظاهرات های بزرگ و قیامهای توده ای در جامعه ما به وجود آمده، اکیدا ضروری است، چون با بررسی این واقعیت ها وظیفه ای که روشنفکران مبارز در حال حاضر به عهده دارند خود را هر چه برجسته تر نشان می دهد....

صفحه ۱۱

در صفحات دیگر

- در دفاع از اعتصاب کامیونداران ۴
- در دفاع از مبارزات کارگران صنعت فولاد ۱۰
- اعدام محمد ثلاث، جنایت جدید جمهوری اسلامی ۱۷
- دوران کودکی و نوجوانی رفیق بهروز دهقانی ۲۰

شرط رهایی کارگران، درهم شکستن ماشین دولتی است



همینجا، کت و شلوار می پوشند، سه روز دیگه بلیط هاشون هم آماده برای روسیه!.." (برای حضور در استادیوم ورزشی بازیهای جام جهانی که امسال در روسیه برگزار می شود). کارگر آگاه و شجاع فولاد اهواز، خواست قلبی اش یعنی مرگ بر جمهوری اسلامی را با این مثال بیان کرد: "پارو شاه را کشت آوردند گفتند چرا کشتی؟ گفت آقا کشتیم چون اگر می خواست بگه مشکلات مردم را نمی دونم که غلط کرده شده شاه، ولی اگر می دونه و کاری نمی کنه باز غلط کرده".

اما، به راستی این چه وضعی است؟ سرمنشأ این دنیای وارونه کجاست؟ بانی و باعث این وضع کیست؟ در پاسخ ابتدا باید به این واقعیت اشاره کرد که در حال حاضر در جامعه تحت سلطه ما بسیاری از کارخانجات و مؤسسات تولیدی تعطیل گشته و آنهائی هم که فعلاً سر پا هستند با ظرفیت پائین به کار مشغولند و در نتیجه امروز بیکاری در ابعاد بسیار گسترده ای در ایران رواج دارد. اما، سرمنشأ این واقعیت بسیار مصیبت بار و دهشتناک آن است که سیستم سرمایه داری جهانی در چنبره بحران های لاعلاج خود دست و پا می زند و رکود سراپای آن را فرا گرفته و از آنجا که سرمایه داری ایران به نظام جهانی امپریالیستی وابسته است و امپریالیستها به طرق مختلف بار بحران های خود را بر دوش مردم رنج دیده کشورهای تحت سلطه، از جمله ایران سرریز می کنند، در نتیجه رکود اقتصادی با شدت و وسعت هر چه بیشتری جامعه ما را فرا گرفته است. ماحصل این وضع، شدت یابی فقر و فلاکت و مصیبت های بی حد و حصر و زجر آوری است که بر زندگی کارگران و زحمتکشان ما تحمیل شده است. در اینجا نکته چشمگیری وجود دارد که هرگز نباید فراموش گردد و آن این است که سرمایه داران که در دوره پیشین شیره جان

کارگران با نیروهای امنیتی و سرکوب رژیم در مقابل ابتدائی ترین خواست خود که همانا دریافت دستمزد کاری که انجام داده اند- دستمزد نازلی که همین رژیم ۴ بار زیر خطر فقر برای آنان تعیین نموده - مواجه می شوند، می پرسند این چه وضعی است؟ چرا رژیم به جای حمایت از کارگر، آشکارا از سرمایه دار حمایت می کند؟ چرا به جای دستگیری و محاکمه سرمایه داران که قانون خودشان را زیر پا گذاشته و از پرداخت دستمزد کارگران امتناع می کنند، کارگران را به طور وحشیانه مورد ضرب و شتم قرار داده، آنها را دستگیر و روانه زندان می کنند؟

در چنین شرایطی است که کارگران ما حتی اگر کتابی از مارکس و انگلس و دیگر بزرگان مارکسیسیم نخوانده باشند با پوست و گوشت خود ضدیت سرمایه داران و رژیم حاکم را با خود درک می کنند. هر کسی امروز می تواند در شعارها و سخنان کارگران مبارز ایران به درجه بالای آگاهی انقلابی آنان پی ببرد. آنها بارها رو به رژیم جمهوری اسلامی فریاد زده اند که تو طرفدار ستمگری و نه طرفدار کارگر؟ آنها از وارونه بودن جامعه کنونی ایران حرف می زنند که در آن کارگران مولد نعمات زندگی به خاطر اعتراض به سرمایه داران زالو صفت مفت خور دستگیر و روانه زندان می شوند. این واقعیت را اخیراً یکی از کارگران شجاع گروه صنعتی فولاد اهواز به این گونه مطرح کرد: " **اگر کسی مظلوم واقع شد موظفه بیاد حفشو بخواد، بیاد حق طلبی بکنه. از چه کسانی؟ از کسانی که بانی و اسباب این مشکل شدند. بعد من باید گرفته بشم؟ من باید حساب پس بدم؟ کسی که بانی و اسباب این مشکلات شده و من اوادم وسط خیابون دارم داد می زنم، من باید گرفته بشم؟ من باید بازخواست بشم؟ این چطور وضعیه که من باید حساب پس بدم؟** اما، باعث و بانی هاش می ایستند

امروز فغان کارگران کارد به استخوان رسیده ما از شرایطی که سرمایه داران خارجی و داخلی و رژیم حامی شان برای آنان به وجود آورده اند به آسمان رسیده است. بر کسی پوشیده نیست که کارگران و زحمتکشان ایران امروز در وضعیت بسیار دشوار و دهشتناکی روزگار می گذرانند. حتی اگر همه مصیبت هائی که خانواده های کارگری با آن مواجهند بر همگان آشکار نباشد - مصیبت هائی چون دچار شدن به بیماری های مختلف و عدم دسترسی به دوا و دکتر و در نتیجه جان کندن عذاب آور در گوشه ای از خانه - اما پدیده زباله گردی برای به دست آوردن غذا که مردمان تهیدست در شرایط کنونی به آن روی آورده اند به عنوان نمود برجسته ای از فقر و فلاکت در مقابل چشم همگان قرار دارد.

امروز، طبقه سرمایه دار وقاحت و بیشرمی را به حدی رسانده است که علیرغم استنثار شدید کارگران (از جمله به دلیل پائین بودن حداقل دستمزد) و به جیب زدن ارزش اضافی کلانی که آنها تولید می کنند، حاضر نیست حتی همه دستمزد کارگران را به آنها بپردازد. کارگران برای کسب دستمزدهای معوقه شان دست به مبارزه می زنند. آنها خسته و گرسنه در جلوی درب این یا آن مرکز اداری تجمع می کنند، گاه به راهپیمائی در شهر می پردازند و یا به بستن جاده و غیره اقدام می کنند. اما نیروی سرکوب رژیم حامی سرمایه داران تحمل حتی تجمع ساده کارگران را ندارند. پس وحشیانه با وسایلی از جمله شوکر (باتوم برقی) به کارگران حمله می کنند، آنها را شدیداً به باد کتک می گیرند و مصدوم و زخمی شان می سازند و تعدادی از آنان را در همان محل دستگیر و روانه سياهچال های خود می کنند. نیروهای امنیتی و سرکوب جمهوری اسلامی به این نیز بسنده نکرده و شبانه به خانه کارگران مبارز یورش برده و آنها را دستگیر می کنند. در چنین وضعی، وقتی

سوسیالیستی را به میان طبقه کارگر ببرد، به آنها بگوید که خواست های صنعتی مورد درخواست آنها تازه اگر در سیستم سرمایه داری ایران امکان تحقق داشته باشند، رفم هائی هستند که هرگز قادر به رهائی کارگران از شرایط ظالمانه ای که سیستم سرمایه داری و دولت حاکم به کارگران تحمیل کرده است، نخواهند بود. اساساً یک نیروی واقعا کمونیست باید بکوشد که ذهن طبقه کارگر را نسبت به خرافه های تبلیغاتی در مورد مقوله دولت روشن ساخته و به آنها نشان دهد که تنها راه تأمین یک زندگی انسانی برای کارگران و به عبارت دیگر رهائی از ستم و استثمار سرمایه داران و دولت آنان، کسب قدرت سیاسی به دست خود کارگران است. همچنین، چنین نیروئی موظف است که کارگران را برای مبارزه به این منظور فرا خوانده و راه رسیدن به این هدف را پیش پای آنان قرار دهد.

دولت (در مفهوم قدرت سیاسی حاکم)، طبق تعاریف بورژوازی، گویا نیروئی است که مافوق جامعه قرار گرفته تا نظم عادلانه ای را به نفع عموم بر قرار سازد. بر این اساس جمهوری اسلامی نیز به طور رسمی خود را چنین تعریف کرده و حتی مدعی دفاع از طبقات پائین جامعه یا به قول خودشان "مستضعفین" می باشد. با تکیه بر چنین تعریف نادرست از "دولت"، طبیعی است که وقتی افراد نا آگاه با ظلم و ستم و بی عدالتی های شدید و گسترده در جامعه مواجه می شوند اولین فکری که به سراغشان می آید این است که گویا رژیم حاکم به وظایف خود درست عمل نمی کند. در این میان تبلیغات مغرضانه و یا مربوط به گرایشات خرد بورژوائی نیز سعی دارند این تفکر نادرست را در میان مردم تقویت نمایند. آنها عدم مدیریت، بی کفایتی گردانندگان رژیم، دزدیهای آنان و از این قبیل را دلیل اصلی فقر و فلاکت و فجایعی نشان می دهند که امروز جامعه ایران را در بر گرفته است.

اما واقعیت این است که بانی و مسبب اصلی شرایط ظالمانه کنونی در جامعه ما، سرمایه داران خارجی یعنی امپریالیستها و سرمایه داران داخلی وابسته به آنها می باشند و رژیم جمهوری اسلامی وظیفه تأمین منافع آنان را به عهده داشته و مدافع و حافظ سیستم سرمایه داری وابسته در ایران می باشد. آیا کسی می تواند بگوید که سوء مدیریت، بی کفایتی و غیره مانع از انجام این وظیفه از طرف جمهوری اسلامی گشته است؟ اگر روی دزدیهای سران و دست اندر کاران این حکومت هم تکیه شود باید گفت که این جزئی تفکیک ناپذیر از نظام سرمایه داری است و گردانندگان رژیم حاکم با وجود همه این دزدیها کما کان به وظیفه خود یعنی سرکوب توده ها و کنترل جامعه به نفع سرمایه داران خارجی و سرمایه داران وابسته داخلی عمل می کنند.

ادامه در صفحه ۴

اما نیروهای متعلق به برخورد دوم، مدافع مبارزه قاطع با سرمایه داران و حکومت حامی شان به منظور نابودی سیستم سرمایه داری و قطع قطعی هرگونه نفوذ امپریالیسم در ایران می باشند. در این برخورد که نیروهای واقعا چپ و کمونیست مبلغ آن هستند، مطرح می شود که سرمنشاء شرایط ظالمانه حاکم و دنیای وارونه کنونی سرمایه داران می باشند که در رأس جامعه قرار گرفته و بر آن حکم می رانند. بنابراین به منظور دگرگونی این دنیای وارونه و تأمین نان، کار، مسکن و آزادی در جامعه ضروری است که سرمایه داران را به مثابه طبقه حاکمه از قدرت به زیر کشاند. به عبارت دیگر، مبارزه جهت سرنگونی جمهوری اسلامی باید با مبارزه جهت نابودی ایران توأم گردد.

در این میان نیروهای خرد بورژوازی رفرمیست نیز وجود دارند که اگر چه در ظاهر خود را مخالف سیستم سرمایه داری معرفی می کنند همانند نیروهای اکونومیست دوره لنین می کوشند ذهن طبقه کارگر را تماماً نسبت به مسایل صنعتی خود مشغول سازند. آنها ایجاد اتحادیه و سندیکا و به طور کلی تشکل های مستقل کارگری را آمال کارگران جا می زنند به گونه ای که گویا با دسترسی به آنها کارگران ایران زندگی سعادت‌مندی خواهند داشت - آنهم در شرایطی که به عینه می بینند که دیکتاتوری موجود به هیچوجه امکان تشکیل چنین تشکل هائی را نمیدهد. لنین در کتاب "چه باید کرد" خطاب به چنین نیروهای رفرمیست و اکونومیست می گوید که: "طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تردیونستی حاصل نماید. یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد. بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره."

آیا مبارزات نا کنونی کارگران ایران چه با کارفرمایان و چه با دولت که حتی گاه در شکل قهر آمیز بروز می کند، و چه مبارزه آنان برای ایجاد تشکل های صنعتی مستقل خود (سندیکا و اتحادیه و غیره) نشان نداده است که کارگران ما کاملاً از آگاهی تردیونستی برخوردارند؟ هر کسی که کمترین اطلاع و آگاهی از مبارزات طبقه کارگر ایران داشته باشد پاسخ مثبت به این سوال خواهد داد. بنابراین نیروهائی که به نام کمونیسم و طرفداری از طبقه کارگر، تنها یا به طور عمده کارگران را به مبارزه صنعتی و طلب از دولت برای تحقق خواست های خود دعوت می کنند از اکونومیست های دوره لنین نیز عقب مانده تر اند. در حالی که وظیفه یک نیروی واقعا کمونیست طرفدار طبقه کارگر آن است که آگاهی

کارگران را کشیده و از ثمره رنج و کار آنها ثروتها اندوخته اند، امروز در شرایط بحران و ورشکستگی شدید سیستم شان، کارگران را به عنوان کالاهائی که دیگر مصرفی برایشان ندارند به دور انداخته اند تا یا از گرسنگی و بیماری بمیرند و یا به دست رژیم حامی شان چه در زندانها و چه در مکان های دیگر به قتل برسند. این برخوردی است که سرمایه داران در طول تاریخ نسبت به کارگران داشته اند و اساساً سرمایه دار بر اساس موقعیت طبقاتی اش نمی تواند به کارگران جز به عنوان کالا نگاه دیگری داشته باشد. امروز، این امر که در مقابل چنین واقعیت عیان و زشت سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران چه برخوردی می توان داشت برای همه نیروهای سیاسی - چه بخواهند و چه نخواهند - مسأله واقعی و اصلی را تشکیل می دهد. از این رو تا کنون در جامعه ما همانند هر جامعه طبقاتی دیگر، دو نوع برخورد نسبت به این امر صورت گرفته و می گیرد.

برخورد اول، برخوردی است که در حالی که خواهان حفظ شرایط استثمارگرانه سرمایه داری است ادعای اصلاح اوضاع و تعدیل تضادهارا دارد. در نتیجه علیرغم انتقاد و اعتراض به مظاهر مختلف این سیستم و به خصوص اعتراض به سرکوبهای حکومت سخنی نیز از ضرورت نابودی سیستم سرمایه داری در ایران به میان نمی آورد. اما نیروهای متعلق به برخورد دوم، مدافع مبارزه قاطع با سرمایه داران و حکومت حامی شان به منظور نابودی سیستم سرمایه داری و قطع قطعی هرگونه نفوذ امپریالیسم در ایران می باشند. در این برخورد که نیروهای واقعا چپ و کمونیست مبلغ آن هستند، مطرح می شود که سرمنشاء شرایط ظالمانه حاکم و دنیای وارونه کنونی سرمایه داران می باشند که در رأس جامعه قرار گرفته و بر آن حکم می رانند. بنابراین به منظور دگرگونی این دنیای وارونه و تأمین نان، کار، مسکن و آزادی در جامعه ضروری است که سرمایه داران را به مثابه طبقه حاکمه از قدرت به زیر کشاند. به عبارت دیگر، مبارزه جهت سرنگونی جمهوری اسلامی باید با مبارزه جهت نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در ایران توأم گردد، چرا که در غیر این صورت با سقوط این رژیم، شکلی از دولت سرمایه داری با شکلی دیگر مثلاً با شکل غیر اسلامی و سکولار سرمایه داری عوض خواهد شد و در این صورت نیز نمی توان تردیدی داشت که چنان دولت تازه نفسی در جهت خدمت به سرمایه داران خارجی و داخلی وابسته، به مراتب شدیدتر از جمهوری اسلامی دمار از روزگار کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه در خواهد آورد. در حالی که باید دولتی بر سر کار آید که خدمت گزار طبقه کارگر و دیگر ستمدیدگان جامعه و تأمین کننده منافع آنان باشد.

تعریف درست از نهاد دولت این است که آن، ارگان متشکل طبقه حاکم در هر جامعه ای است. در جامعه ما نیز طبقه حاکم که طبقه سرمایه دار می باشد از طریق ارگان دولت که دارای نیروهای مسلح و زندانها و غیره می باشد بر دیگر طبقات و اقشار جامعه حکم می راند.

این واقعیتی است که اتفاقاً امروز بیش از هر وقت دیگر بر همگان آشکار می شود. چون اگر جمهوری اسلامی در شرایطی می توانست به دروغ و ریا خود را نه مدافع سرمایه داران بلکه همه طبقات معرفی کند و این طور جلوه دهد که گویا وظیفه اش حفظ نظم برای تأمین منافع کل آحاد جامعه می باشد، امروز شدت تضادهای طبقاتی در ایران به حدی رسیده است که این رژیم با اعمال خود هر چه بیشتر به طور علنی و عریان به ناآگاه ترین توده ها نیز نشان می دهد که صرفاً خدمتگزار امپریالیستها و سرمایه داران وابسته داخلی می باشد؛ نشان می دهد که به عنوان یک دولت سرمایه داری نه فقط با ابزارهایی چون مذهب بلکه عمدتاً با تکیه بر قدرت نظامی ای که در اختیار دارد به وظیفه خود عمل نموده و برای حفظ وضع موجود به نفع طبقه حاکم از ارتکاب به وحشیانه ترین اعمال و قهر ضد انقلابی جهت سرکوب کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه رویگردان نیست.

طبقه کارگر برای رسیدن به آزادی و ایجاد جامعه ای عاری از ظلم و ستم و استثمار باید خرد کردن ماشین دولتی را آماج مبارزات خود قرار دهد؛ و این هدف باید سمت اصلی مبارزات آنها را تشکیل دهد.



در حمایت از اعتصاب کامیونداران

با شروع اعتصاب رانندگان و کامیونداران و تداوم آن در چند روز گذشته در سراسر ایران، فاکتور جدیدی وارد شرایط بحرانی جامعه شده است. جامعه ای که از خیزش دی ماه تا کنون روزی نبوده که اعتصاب و شورش و نبرد مسلحانه توده ها با حکومت در آن جریان نداشته باشد، از اول خرداد سال جاری با اعتصاب سراسری رانندگان کامیون مواجه است. سیر رویدادها نشان می دهند که آن ده روزی که در دی ماه سال گذشته، تحت تاثیر شورش تحتانی ترین بخش های جامعه در بیش از ۱۴۰ شهر و روستا جامعه ایران را تکان داد و لرزه بر اندام رژیم جمهوری اسلامی انداخت، در شکل های مختلف همچنان تداوم دارد. از شورش بزرگ مردم در کازرون تا فریاد خشمگینانه کشاورزان اصفهان، از تظاهرات خونین خلق عرب در خوزستان تا اعتصاب بازاریان در کردستان به خاطر جلوگیری رژیم از ورود کالا از بازارچه های مرزی و به دنبال آن اعتصاب بازاریان در شهر های مختلف کشور و... خلاصه همه جا آتش اعتراض های جدید شعله می کشد و زمین را زیر پای دستگاه ظلم و ستم دیکتاتوری حاکم داغ می کند.

اعتصاب کامیونداران که عمدتاً به خاطر بالا بودن حق کمیسیون شرکت های باربری، گران بودن قطعات یدکی و عوارض جاده ها، در شرایط قطع یارانه بیمه (و در نتیجه بالا رفتن هزینه بیمه) رانندگان شکل گرفت با توجه به نقش بزرگی که این رانندگان در مبادله کالاها در سراسر کشور ایفاء می کنند، تأثیرات گسترده ای در جامعه به جای گذاشته است. از جمله با توجه به تداوم حضور تانکرهای سوخت در این اعتصاب، ما شاهد کمبود سوخت و وجود صف های طولانی در پمپ بنزین ها هستیم. کمبود سوخت در برخی پمپ بنزین ها باعث تشدید نارضایتی هر چه بیشتر مردم از دیکتاتوری حاکم و درگیری آنها با نیروهای انتظامی رژیم گشته و در پی خود سردمداران جمهوری اسلامی را در جبهه ای تازه به مخمصه انداخته است. رژیم در اینجا و آنجا برای مقابله با اعتصاب، نیروهای سرکوبگر خود را به سراغ راننده های مبارز کامیون می فرستد ولی توده ها با روحیه انقلابی والای خود به چنان مقاومتی در مقابل آنان دست می زنند که سرکوبگران عملاً نمی توانند کاری از پیش ببرند. از اقدامات دیگر جمهوری اسلامی برای به شکست کشاندن اعتصاب، به کار انداختن تانکرهای سوخت وابسته به نهادهای دولتی با اسکورت نیروهای انتظامی و امنیتی می باشد که این نیز نتیجه دلخواه رژیم را به بار نیاورده است. حتی در مواردی مردم جلوی همین تانکرهای اسکورت شده را گرفته و مانع حرکت آنها گشته اند.

یکی از موارد برجسته در این اعتصاب، برخورد آگاه گزانه و در عین حال قاطع برخی از رانندگان اعتصابی با کسانی است که به اعتصاب نپیوسته و خواسته یا ناخواسته اعتصاب شکن می باشند. برخی از راننده ها نیز با توسل به زور، راننده های اعتصاب شکن را وادار به توقف کامیون های خود کرده اند. تداوم اعتصاب راننده های کامیون در برخی نقاط کشور منجر به حمایت راننده های اتوبوس بین شهری و حتی تاکسی رانان شده و اخیراً خبر از پیوستن پایانه های حمل و نقل تهران و قزوین به این اعتصاب سراسری داده شده است. در چنین شرایطی، سرکوبگرانی که تا دیروز به قول برخی از رانندگان کامیون حاضر نبودند خواسته های صنفی را بشنوند، حال به تکاپو افتاده اند و مدعی شده اند که "وزارت راه و شهرسازی این آمادگی را دارد تا از واردات لوازم یدکی مورد نیاز رانندگان توسط خود آنها حمایت کند"، یا قول بالا بردن نرخ کرایه به میزان بیست در صد را می دهند. خلاصه آن که، با گسترش اعتصاب سراسری رانندگان کامیون و پیوستن راننده های دیگر به این اعتصاب و حمایت توده ها از آنان، دیکتاتورها را به فکر "نرمش قهرمانانه" انداخته است. البته این ظاهراً نرمش های قهرمانانه در وجه دیگر خود با ضرب و شتم رانندگان اعتصابی توسط نیروهای سرکوب رژیم در برخی نقاط کشور به منظور شکستن اعتصاب و تجمع آنها همراه است.

اعتصاب رانندگان دلیر کامیون و دیگر راننده های زحمتکشی که به این اعتصاب پیوستند یک بار دیگر آشکار ساخت که نیروی متحد توده ها از چه قدرتی برخوردار است. دیدیم که رژیمی که سالهاست مطالبات رانندگان که مرتباً توسط آنها اعلام و تکرار می شد را نمی شنید، به محض آن که نیروی اعتصاب و اتحاد آنها را دید به فکر راه حل افتاد. مسلماً اعتصاب یکی از شیوه های مؤثر مبارزه برای تضعیف جمهوری اسلامی است که وقتی با نبرد مسلحانه توده ها همراه گردد، نه فقط نقش مهمی در تضعیف و نابودی این رژیم وابسته به امپریالیسم ایفاء می کند، بلکه با تداوم رزم مسلحانه توده ای قادر به پایان دادن به هرگونه حاکمیت امپریالیستی در ایران و در نتیجه پایان دادن به هرگونه ظلم و ستم می گردد.

نیروی اتحاد و مبارزه همبسته رنجبران یکی از شروط پیروزی خلقهای در بند ایران در مقابل دشمنانشان می باشد و کارگران و زحمتکشان ما باید بدانند که اگر می خواهند به مطالبات خود دست یابند، باید درست با همان زبانی با سردمداران جمهوری اسلامی سخن گویند که آنها می فهمند، یعنی زبان تشکل، اتحاد و زور سازمان یافته.

پیروز باد مبارزات سراسری کامیونداران و دیگر رانندگان مبارز!

نابود باد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی!

چریکهای فدایی خلق ایران

هفتم خرداد ۱۳۹۷ - ۲۸ مه ۲۰۱۸

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

ها به این شکل، ممکنه که برداشتهای را بوجود بیاره. ولی مساله اینه که اونها از تضاد و شکافی که بین امام جمعه، امام جمعه کازرون با نماینده این شهر، وجود داشت اومدن به نفع خودشون از اون تضاد استفاده کردند. من در همین مورد خیلی مختصر اشاره بکنم که به اصطلاح نماینده کازرون، مساله اش اینه که با جدا کردن بخشی از کازرون و به وجود آوردن یک شهر جدید، یک بودجه خاصی از دولت بگیره و تحت نام اینکه داره شهر سازی می کنه برای سرمایه دارها که البته سرمایه دارهایی که روی زمین کار می کنند، همان بساز و بفروش ها برای اونها یک امکانی بوجود بیاره که بیایند اونجا سرمایه گذاری بکنند و همین طور دور و بر اونها هم که دلال ها مختلفی هست برای اونها به واقع یک امکانی بوجود می آید. خوب البته وقتی که اونها آمدند و سرمایه گذاری کردند مسلمنه که به اصطلاح سهمی هم به همین نماینده خواهند داد.

خوب حالا چرا امام جمعه مخالفه با تقسیم شهر؟ چون تقسیم شهر باعث می شه که از بودجه قبلی که به دست امام جمعه و به اصطلاح دست اندرکاران فعلی کازرون می رسه تا حالا، خوب از اون کم میشه، و کلاً به درآمد اینها لطمه وارد میشه. این اصل به اصطلاح تضادیه که اینجا بین امام جمعه و نماینده کازرون وجود داره. اینو هم ما باید بدونیم که بخش هائی از شهر را که به اصطلاح قراره که جدا بشه یا به هر حال نماینده قصد داره اونها را جدا بکنه اونها بیشتر لر نشین هستند. یعنی بیشتر لرها اونجا زندگی می کنند. که البته با فقر و گرسنگی و ذلت دارند روزگار می گذرونند و از خدمات شهری هم واقعبیت اینه که محروم هستند. اما مساله اینه که اگر هم کازرون تقسیم بشه و شهر جدیدی بوجود بیاید درسته که به هرحال یک سری خدمات شهری آنجا بوجود می آید ولی از فقر و بدبختی مردم، ذره ای هم کم نمی شه، تازه در شهر جدید، خوب وقتیکه شهر سازی شد و ساختمان های جدید بوجود آمد و وضع جدید پیش آمد اجاره خونه ها بالا می ره و به همین ترتیب قیمت کالا های دیگر بالا می ره و این هم خودش یک فشاری است روی همین طبقات پائین و در نتیجه وضع مردم تهی دست حتی ممکنه بدتر هم بشه. پس اگر به مسائل به این شکل نگاه بکنیم می بینیم که واقعا سود اصلی ایجاد شهر جدید مستقیماً می ره به جیب سرمایه داران و ایادی حکومت.

خب، حالا برگردیم به مساله کازرون و مسائلی که پیش اومده می دونیم که مردم کازرون تحت عنوان اعتراض به تقسیم شهر، اومدند به میدان مبارزه سیاسی با رژیم. معلومه که در اول کار امام جمعه و افراد ضد انقلابی دیگه و سرمایه دار هم آمده بودند کنار مردم و واضح هم هستش که این دسته می

مصاحبه کانال "بذرهای ماندگار" با رفیق اشرف دهقانی

در مورد رویداد های اخیر کازرون



اشرف دهقانی: با درود به شنوندگان عزیز کانال بذر های ماندگار و سپاس از شما. در مورد رسانه های خارجی که گفتید بذارید اول اینو بگم که اونها سعی می کنن که با نقد گوشه هائی از واقعبیت جمهوری اسلامی، خودشون را دوست مردم جلوه بدن- که البته این طور نیست. این رسانه ها، دلیل تظاهرات خیابانی مردم را، مردم ستمدیده کازرون را، این طور جلوه دادند که انگار همه مساله سر این بوده که مردم به تقسیم شهر اعتراض دارند. اما، درسته که طرح تقسیم شهر کازرون، اولین موضوعی بود که باعث شد مردم بیان به خیابان ولی واقعبیت اینه که این به اصطلاح ظاهر مساله بود. ما باید یک مساله ای رو در نظر بگیریم که بعد از اینکه این تظاهرات و قیام های توده ای دی ماه در سال ۹۶ اتفاق افتاد دیگه شرایط خاصی توی جامعه بوجود آمده یعنی بعد از آن قیام ها و بعد از اون شعار هائی که مردم دادند و فهرمانی هائی که مردم در تظاهرات از خودشون نشان دادند دیگه الان هیچکس نمی تونه انکار بکنه که مردم سراسر ایران خواهان نابودی این جمهوری اسلامی هستند. حالا، وقتی جنبش دیمه از اوجش افتاد و مأموران یا مزدوران به واقع رژیم در همه جا به وحشیانه ترین شکلی به سرکوب مردم می پردازند، همیشه انتظار داشت که مردم، همین که اومدن به خیابان همان شعارهای دیمه را تکرار بکنند و بگویند که مرگ بر جمهوری اسلامی و نان و کار و آزادی. معلومه که توی همچنین شرایطی یا باید با خواست های کاملاً مشخصشون بیایند به صحنه مثل کشاورزان اصفهان یا خلق عرب در اهواز و یا یک چیزی رو بهانه بکنند و بریزند به خیابان. خود این نمونه ها البته خودش نشون می ده که قیام دیمه تداوم داره. آمدن مردم کازرون هم به صحنه سیاسی، یک نمونه دیگه ای که تداوم قیام دی ماه را نشان می ده. منتها شکل آمدن این توده

پرستشگر کانال بذر های ماندگار: با درود به شنوندگان عزیز کانال بذر های ماندگار. همانطور که می دانید در روز های اخیر آتش خشم و نفرت به حق مردم محروم و به جان آمده ما یک بار دیگر و این بار در شهر کازرون شعله ور شد و این شهر به صحنه شورش قهر آمیز مردم دلاور کازرون علیه ظلم و ستم و سرکوب جمهوری اسلامی بدل شد. در همین رابطه فرصتی پیش آمده تا با رفیق اشرف دهقانی گفتگوی کوتاهی در مورد رویداد های اخیر کازرون داشته باشیم. توجه تان را به این گفتگو جلب می کنیم.

پرستشگر: رفیق اشرف با درود و سپاس از فرصتی که برای این گفتگو در اختیار کانال بذر های ماندگار گذاشتید. روشنیه که رویدادی به بزرگی خیزش مردم کازرون پرستش های گوناگونی را بوجود می آورد اما با توجه به محدودیت های این گونه گفتگوها در این فرصت تنها چند پرسش را در این رابطه با شما در میان می گذاریم.

اولین پرسش اینه که گفته میشه که خیزش اعتراضی اخیر توده ها در کازرون که توسط جمهوری اسلامی به خون کشیده شد صرفاً به دلیل نارضایتی مردم این شهر از طرح تقسیم بندی شهر کازرون توسط مقامات حکومت به وقوع پیوسته؛ این را البته بیشتر رسانه های خارجی تبلیغ می کنند. سنوال اینه که آیا واقعا مردم به خاطر تقسیم شدن یا نشدن شهر حاضر شدند چند روز جلوی گلوله های رژیم بایستند و سینه سپر کنند. مگر از تقسیم نشدن شهر چه منافع مادی نصیب مردم کازرون میشه؟

پرسش: خوب. حالا سنوآل بعدی رفیق اشرف. چرا رژیم با توجه به همه بحرانهای داخلی و خارجی خودش و با توجه به آگاهی اش از شدت خشم و نفرت مردم ما نسبت به نظام موجود، پیش از حدت یابی این اعتراض و برای این که کار به اینجا ها نکشد عقب نشینی نکرد و یا از آن "نرمش های" به اصطلاح قهرمانانه از خودش نشان نداد؟ البته وقتی این سنوآل را می کنیم می دانیم که بعد از این که مردم دلیر کارزون با اعمال انقلابی شان علیه رژیم و نیروهای مسلحش یکبار دیگر نظر و رای واقعی خودشون را نسبت به رژیم جمهوری اسلامی و درجه مقاومت و عزم شونو به نمایش گذاشتند و چنان پلایه‌هایی به سر جمهوری اسلامی آوردند که در اخبار و گزارشات منتشره دیدیم وزارت کشور بالاخره مجبور شد ظاهرا و موقتا هم که شده طرح تقسیم شهر رو مسکوت بگذاره.

پاسخ: اگر صریح بگم. پاسخ اینه که سران جمهوری اسلامی بهتر از هر کس دیگه می دونند که بنیان رژیمشان کاملا متزلزل شده و مرگشان فرا رسیده. ولی خوب نمی خواهند به این واقعیت پیش مردم اعتراف بکنند و می خواهند که خودشون را، تازه قدر قدرت هم جلوه بدهند. حالا در مورد کارزون صرف نظر از اینکه برای رژیم آسون نبود که بیاید و تصمیمشو برای تقسیم شهر، عوض بکنه، چون یک سری تضادها و منفعت هائی به هر حال اینجا عمل می کنه؛ این مساله هم مطرح بود که اگر عقب نشینی بکنه این به حساب ضعف رژیم گذاشته می شه. کلا هم برخی از مقامات همین رژیم همیشه هشدار می دهند که اگر رژیم در مقابل برخی از خواست های مردم کوتاه بیاید ممکنه مثل اواخر دوره شاه در سد دیکتاتوری اونها شکاف ایجاد بشه و می ترسند که مردم از این شکاف و فضا استفاده بکنند برای سرنگونی همین رژیم. به این خاطر که سران جمهوری اسلامی همیشه سعی می کنند که در مقابل مردم به اصطلاح اون "نرمش قهرمانانه" را که خودشون گفتند در مقابل امپریالیستها اون را نشون ندهند. بلکه همیشه سعی می کنند که با زورگوئی و سرکوب کارشون را پیش ببرند. ولی خوب دیدیم که مبارزان دلاور کارزونی این رژیم را حسابی در مخمصه گذاشتند. چون رژیم از یک طرف از شدت خشم و نفرت مردم نسبت به خودش آگاهه و می دوند که مساله این مردم صرفا تقسیم بندی این شهر نیستش و به همین خاطر هم می ترسید که با عقب نشینی روحیه انقلابی مردم را بیره بالا و اونها را بیشتر جری تر بکنه تو مبارزه شان و از طرف دیگه این را هم دیدیم که عدم عقب نشینی هم یعنی به موقع عقب نشینی نکردن هم باعث رزم و

سران جمهوری اسلامی بهتر از هر کس دیگه می دونند که بنیان رژیمشان کاملا متزلزل شده و مرگشان فرا رسیده. ولی خوب نمی خواهند به این واقعیت پیش مردم اعتراف بکنند و می خواهند که خودشون را، تازه قدر قدرت هم جلوه بدهند. حالا در مورد کارزون صرف نظر از اینکه برای رژیم آسون نبود که بیاید و تصمیمشو برای تقسیم شهر، عوض بکنه، چون یک سری تضادها و منفعت هائی به هر حال اینجا عمل می کنه؛ این مساله هم مطرح بود که اگر عقب نشینی بکنه این به حساب ضعف رژیم گذاشته می شه. کلا هم برخی از مقامات همین رژیم همیشه هشدار می دهند که اگر رژیم در مقابل برخی از خواست های مردم کوتاه بیاید ممکنه مثل اواخر دوره شاه در سد دیکتاتوری اونها شکاف ایجاد بشه.

کنش واکنشی داره که مساوی آن کنشه. خوب این انرژی و پتانسیل انقلابی که ما در مردم کارزون می بینیم واکنشی است که این مردم یعنی کارگران و زحمتکشان و سایر توده های در بند این شهر در مقابل کنش یا عملکرد های چهل سال حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی دارند از خودشون نشان می دن. این همه نترسی در مقابل نیروهای واقعا وحشی جمهوری اسلامی و اون شجاعت ها و مقاومت های سلحشورانه به واقع از خشم و نفرت عمیقی سرچشمه می گیرد که این مردم نسبت به سرمایه داران و رژیم حامی اونها دارند. این واکنشیه به چهل سال تحمیل فقر و گرسنگی و بیکاری و سرکوب و اختناق و انواع ظلم ها و ستم ها که از طرف سرمایه داران و جمهوری اسلامی به مردم وارد می شه که البته خُب خود همین واقعیت هم نشان می ده که ستم دیدگان کارزون وقتیکه آمدند توی میدان، به واقع از تضاد بین بالائی ها استفاده کردند که بتونند مبارزه شون را علیه کل رژیم به پیش ببرند. حالا جالبه که اتفاق همین را، همین موضوع که گفتم را خود دشمن هم متوجه بود. مثلا یک جا که ویدئوش هم منتشر شده یکی از روسای نیروی انتظامی برای اینکه بتونه مردم را پراکنده بکنه که تجمع کرده بودند با بلندگو میگه که در جمهوری اسلامی تجمع کردن غیر قانونیه و دشمن-دشمن منظورش توده های ستم دیده کارزون اند- میگه دشمن از این تجمع به نفع خودش استفاده خواهد کرد.

خلاصه اینکه ظلم و ستم و دیکتاتوری در جامعه تحت سلطه ما واقعا یک انبار باروت بوجود آورده که کافیه که مردم در یک گوشه ای از کشور حالا هر جا می خواهد باشد به یک بهانه ای یا به خاطر یک خواست مشخصی بیایند به صحنه مبارزه، در همان جا ما می بینیم که یک انفجاری بوقوع می پیونده. و این واقعیتیته که ما امروز در این شرایط باش مواجه ایم.

خواستند که از حضور مردم به نفع خودشون استفاده بکنند. و همانها هم بودند که سعی می کردند که شعارهای مردم را در حد اعتراض به تقسیم شهر نگه بدارند و نگذارند هویت طبقاتی پیدا بکند. سعی میکردن بیشتر هویت مثلا شهری پیدا بکنند این شعارها و اعتراضات مردم. ولی چون مساله مردم به چیز دیگه بود. همین که اعتراضات به کم جلو رفت، دیگه کنترل از دست نیروهای مرتجع خارج شد. بعد ما دیدیم که مردم مبارز کارزون، مردمی که واقعا از ظلم و ستم های این رژیم وابسته به امپریالیسم واقعا، جوشون به لب رسیده، رفتند صحن نماز جمعه را اشغال کردند و اعتنائی هم به اون امام جمعه نکردند و بعد یک شعار پر محتوای دادند که (ای لشکر ناصر دیوان" آماده باش، آماده باش). خوب ناصر دیوان یک رهبر انقلابی کارزونی در زمان جنگ جهانی اول بود که توده های اون منطقه را علیه امپریالیسم انگلیس متشکل کرد و با اونها جنگید. می دونید که اون زمان یک قرارداد استعماری بوجود آمده بود، در سال ۱۹۰۷ که طبق اون امپریالیسم انگلیس جنوب ایران را تحت اشغال خودش در آورده بود و ناصر دیوان برای آزادی و استقلال ایران می جنگید. خُب این توده های الان کارزونی، حالا اگر کارهای دیگه شون را که کارهای واقعا قهرمانانه ای کردند تازه اونها را هم در نظر بگیریم و فقط همین شعار را روش تکیه بکنیم می بینیم که الهام بخش مبارزات اونان نه اینکه امام جمعه یا فلان سرمایه دار باشه، بلکه یک فرد آزادیخواه و مترقی و یک جنبش ملی و ضد امپریالیسته و این مردم مبارز کارزون هم نشون دادند که واقعا برای آزادی، استقلال و دستیابی به یک زندگی سعادت مند دارند با جمهوری اسلامی می جنگند.

پرسش: ما البته در گذشته هم در برخی نقاط ایران شاهد اختلاف و تضاد بین مثلا امام جمعه و نماینده این یا آن منطقه رژیم در مجلس هم بودیم و حتی همانموقع ها هم در برخی جاها مثل قزوین اگر یادتون باشه موقع استان شدنش، مردم از تضاد این عناصر ضد انقلابی استفاده می کردند و علیه رژیم دست به مبارزه می زدند ولی روحیه تعرضی ای که مردم کارزون در جریان این حرکت نشان میدن و از طرف دیگر هم شدت و عمق اعتراضات، واکنش رژیم هیچوقت به این صورت سابقه نداشته. در این مورد چه نظری دارید؟

پاسخ: اولاً جامعه ایران امروز در یک دوره انقلابی بسر می بره و در نتیجه چه حرکت توده ها و چه برخورد رژیم در این شرایط خاص سرنوشت ساز با دوره های آرام از هر لحاظ فرق داره. ولی حالا بطور مشخص، ببینید در علم فیزیک می گن هر

اسلامی بپاخاستند. ولی رهبران اون زمان سازمانهای سیاسی مهمی که توی صحنه بودند اونها به خاطر ماهیت سازشکارانه شون، جنبش مردم تبریز علیه خمینی و علیه جمهوری اسلامی رو تأیید نکردند و گفتن که اون جنبش ارتجاعیه. می بینید به نفع حکومت، مبارزه توده های مردم را ارتجاعی خواندند. تنها دلیلی هم که ارائه دادن این بودش که خوب شریعتمداری را ببیند توی این جنبشه، که هوادارانش در این جنبش شرکت دارند. و در نتیجه خب همین را کافی دانستند که بگند که اون جنبش ارتجاعیه. ولی ما دیدیم که تاریخ حکم داد که اون ها اشتباه می کنند و خطا بود کاری که اونها کردند. خب معلومه که صاحبان چنین فکری اصلا از هیچ جنبش توده ای هم که به اصطلاح خود توده ها بلند شده باشند حمایت نخواهند کرد. چون در هیچ جای دنیا هیچ جنبش توده ای بدون رهبری، یعنی خودبخودی وجود نداره که خالص و شسته و رفته باشد. یک موضوع مهم دیگه که من می خواهم اینجا بگم تأکید می خواهم بکنم بر ضرورت اتحاد مردم. مثلاً در مورد همین کازرون، توده های ستمدیده در این شهر حالا چه لر باشند و چه غیر لر واقعیت اینه که دشمن مشترکی دارند و اون رژیم جمهوری اسلامیه. تحت سلطه این رژیم هم حالا چه کازرون تقسیم بشه و چه نشه، واقعا هیچ مشکلی از توده ها حل نمی شه چون تحت سلطه این رژیم جز فقر و بدبختی و سرکوب و دیکتاتوری چیزی نصیب مردم نمیشه. در نتیجه مردم باید اتحاد خودشونو حفظ بکنند و در اتحاد با هم علیه رژیم بجنگند. و اساساً مردم در سراسر ایران باید این کار را بکنند و از مبارزات همدیگه باید حمایت بکنند تا بتوندن برای رسیدن به آزادی علیه دشمن مشترکشان، خودشونو قوی بکنند و مبارزه شونو برای سرنگونی رژیم برای رسیدن به نان کار آزادی پیش ببرند. حالا اجازه بدهید از این فرصت استفاده بکنم و پیامی هم برای کارگران و زحمتکشان آگاه و پیشرو کازرون و همینطور سراسر ایران بدهم اینکه اونها باید بکوشند همراه با روشنفکران انقلابی، خودشونو متشکل بکنند یعنی در تشکل های سیاسی- نظامی متشکل بکنند و سعی بکنند که توده ها را سازماندهی بکنند یعنی به سازماندهی مسلح توده ها بپردازند و این شکلی کار انقلاب را به پیش ببرند. چون واقعیت اینه که انقلاب ایران تنها و تنها با رهبری طبقه کارگر می تونه به پیروزی برسه. هیچ آلترناتیو دیگری وجود ندارد در نتیجه طبقه کارگر باید راهی پیدا کنه و بره برای کسب قدرت سیاسی و خودش را سعی بکند متشکل بکند. با آرزوی موفقیت برای همه توده های ستمدیده ایران! موفق باشید.

پرسشگر: ضمن تشکر مجدد از شما رفیق عزیز از وقتی که در اختیار کانال تلگرام بذر های ماندگار چریکهای فدائی خلق ایران گذاشتید. موفق و پیروز باشید.

روشنفکران، اول مسائل را در تئوری و در ذهنشان تجزیه و تحلیل می کنند - حالا کار نداریم درست یا غلط - ولی بعد می آیند و دست می زنند به این یا اون حرکت ولی توده ها اصلا اینطوری نیستند. توده ها وقتی که خودشون می آیند توی صحنه مبارزه اونها درست به خاطر تحقق خواستههایشون می آیند که اون خواسته ها برحق و انقلابیه و هدفشون هم اینه که وضع ظالمانه ای که وجود داره را تغییر بدهند و اون را به نفع خودشون بکنند یعنی یک وضعیتی بوجود بیاورند که به نفع خودشون باشه. خوب، معلومه که یک همچنین کاری یک همچنین مبارزه ای مبارزه هست برای پیشرفت در نتیجه خطا هستش که روشنفکران مترقی وقتی عناصر ضد انقلاب را در یک جنبش خود به خودی توده ای می بینند پا پس بکشند.

کازرون هم شنیدم که می گویند فلان سرمایه دار یا امام جمعه در این جنبش بوده، پس جنبش کازرون قابل دفاع نیستش.

خوب این قبیل روشنفکران متوجه نیستند که بین حرکت روشنفکران با توده ها فرق وجود داره. اگر روشنفکران، اول مسائل را در تئوری و در ذهنشان تجزیه و تحلیل می کنند - حالا کار نداریم درست یا غلط - ولی بعد می آیند و دست می زنند به این یا اون حرکت ولی توده ها اصلا اینطوری نیستند. توده ها وقتی که خودشون می آیند توی صحنه مبارزه اونها درست به خاطر تحقق خواستههایشون می آیند که اون خواسته ها برحق و انقلابیه و هدفشون هم اینه که وضع ظالمانه ای که وجود داره را تغییر بدهند و اون را به نفع خودشون بکنند یعنی یک وضعیتی بوجود بیاورند که به نفع خودشون باشه.

خوب، معلومه که یک همچنین کاری یک همچنین مبارزه ای مبارزه هست برای پیشرفت در نتیجه خطا هستش که روشنفکران مترقی وقتی عناصر ضد انقلاب را در یک جنبش خود به خودی توده ای می بینند پا پس بکشند. اتفاقاً اون ها باید بکوشند که بدون اون جنبش برند و سعی بکنند که شعار های درست را تو اون جنبش مطرح بکنند و حتی الامکان سعی بکنند سازماندهی بکنند اون جنبش رو و جهت درستی به اون مبارزات بدهند. حالا تو همین رابطه خوبه که به یک تجربه ای هم من اینجا اشاره بکنم. در سال ۱۳۵۸ وقتی مردم تبریز متوجه شدند که جمهوری اسلامی - که البته اون موقع می دونید که تازه روی کار آمده بود- وقتی که فهمیدند که این یک رژیم ارتجاعیه، درست مثل مردم مبارز کازرون که از شکاف دو جناح ضد انقلابی استفاده کردند اونها هم از شکافی که بین شریعتمداری به عنوان مرجع تقلید در آذربایجان، با خمینی وجود داشت استفاده کردند و علیه جمهوری

نبرد های هر چه بیشتر توده های ستمدیده کازرونی با مزدوران این رژیم شد. که اتفاقاً تأثیر خیلی خیلی خوبی روی مردم سراسر ایران به جا گذاشت. چون به خاطر اون دلاوری هائی که مردم از خودشون نشان دادند عجز و ضعف نیرو های مسلح رژیم در مقابل قدرت توده ها به نمایش گذاشته شد. تازه اینو هم باید بدونیم که رژیم با کشتن و زخمی کردن مردم کازرون تضاد شدید تر یعنی در واقع تضادی شدیدی که خود مردم کازرون قبلاً با جمهوری اسلامی داشتند الان باز هم بیشتر شدید تر شده یعنی با این کشتار. خوب حالا این تضاد مسلماً از یک جایی سر به بیرون خواهد زد و به نوبه خودش زمان سقوط جمهوری اسلامی به زباله دان تاریخ را نزدیک تر خواهد کرد.

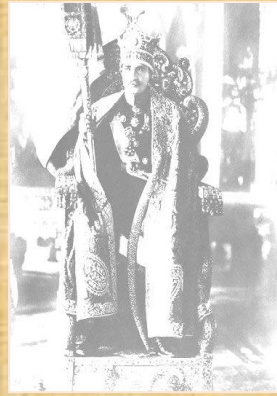
پرسش: رفیق اشرف دهقانی با سپاس مجدد از این فرصتی که در اختیار ما گذاشتید در خاتمه این گفتگو اگر نکته دیگری باقی مانده لطفاً با علاقمندان کانال بذر های ماندگار در میان بگذارید؟

پاسخ: در فرصتی که باقیه خیلی خلاصه دو مطلب را بگم. یکی اینه که ما باید بدونیم که نیروهای ارتجاعی و سازشکار همیشه سعی می کنند که در جنبش های توده ای اون جنبش هائی که رهبری ندارند و به صورت خودبخودی، خود مردم می آیند در صحنه مبارزه اون نیروهای ارتجاعی دوست دارند که بیایند توش شرکت بکنند و کنترل اون جنبش را به دست خودشون بگیرند. و یا به هر حال به یک شکلی سعی می کنند روی اون تأثیر بذارند. مثلاً تو همین جنبش مردم کازرون این یا اون سرمایه دار و کلا اون جناحی که مخالف نماینده کازرونه. همان نماینده کازرون در مجلس، اونها سعی می کردند که شعار های جنبش از حد همبستگی شهری نره جلوتر. فراتر از اون نره، و نمی گذاشتند که ماهیت طبقاتی این جنبش در شعارها منعکس بشه. ولی خُب، البته دیدیم که مردم مبارز کازرون شعار های خودشون را دادند. مثلاً شعار دادند "الکی می گن آمریکا، دشمن ما همین جاست".

با این شعار که البته می دونید که در جاهای دیگر ایران هم داده شده نه اینکه مردم آمریکا را تأیید بکنند بلکه دارند خیلی آشکار به رژیم که به واقع هم دارد الکی همه این سالها شعار ضد آمریکائی داده می گن که دشمن، خود تو هستی. خوب واضحه که این شعار یک فرمی است یعنی شکل پوشیده تر همان شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" و یا "جمهوری اسلامی نمیخواهیم، نمیخواهیم" هستش. حالا برخی روشنفکران که اغلب هم تحت تأثیر تبلیغات رسانه های ارتجاعی هستند همین که عناصر ضد انقلاب را می بینند که در یک جنبش توده ای هستند، نتیجه می گیرند که پس ماهیت اون جنبش ارتجاعیه. در مورد اتفاقاً

فریبرز سنجری

چند کلام با نسل جوان در باره پیدا شدن "جنازهٔ رضا شاه"



اعدامهای دست جمعی مردم در لرستان، گوشه ای از "خدمات" رضا خان میر پنج به ایران!

قرارداد اسارتیار ۱۹۱۹ که بر اساس آن ایران کاملاً تحت سلطه انگلستان در می آمد به سلطه بلا منازع خود در ایران رسمیت بخشید. قرار داد ۱۹۱۹ را انگلستان با وثوق الدوله یکی از مهره های این دولت امپریالیستی در دم و دستگاه سلطنت قاجار، تدارک دیده بود. در این قرار داد، ایران عملاً به تحت الحمایه انگلستان تبدیل می شد. اما با توجه به جنبش های مردمی که سراسر ایران را فرا گرفته بود و به خصوص که دولت جوان شوروی هم مخالفتش را با آن اعلام کرده بود، خیلی زود مخالفت با این قرار داد امپریالیستی در میان مردم عمومیت یافت. این عوامل بطور طبیعی باعث شکست قرارداد اسارتیار ۱۹۱۹ گردید. اما انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران می بایست دست به دسیسه جدیدی بزند. در همین راستا با رهنمود های یکی از افسران انگلستان در ایران به نام ژنرال ادموند آبرونساید، در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ (۲۲ فوریه ۱۹۲۱ میلادی) کودتائی از سوی سید ضیاء طباطبائی و رضا خان صورت گرفت تا انگلستان بتواند اهداف قرار داد ۱۹۱۹ را به مورد اجرا بگذارد.

آبرونساید در خاطرات خود از ماموریت در ایران نظر خودش را از ضرورت این کودتا چنین نوشته است که "در واقع یک دیکتاتور نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد." همین فرد در جای دیگری تاکید می کند که «رضاخان مسلماً بهترین است».

دولت استعماری انگلستان با کودتای ۱۲۹۹ در نظر داشت که دولت دست نشانده ای در ایران سرهم بندی کند تا با ایجاد یک قدرت دولتی متمرکز و با ارتشی سرکوبگر همه جنبش های آزادیبخش موجود در ایران را سرکوب و شرایط را برای پیشبرد سیاستهای امپریالیستی اش آماده کند.

چند ماه بعد از این کودتا سید ضیاءالدین طباطبائی که از عمال شناخته شده اینتلجنس سرویس بود مجبور به ترک کشور شد و قدرت به دست قوام

که اولاً تحت تاثیر و در ادامه انقلاب مشروطیت، در گوشه و کنار کشور توده های مردم به مبارزه علیه امپریالیسم برخاسته و از این رو جنبش های آزادیخواهانه متعددی در جامعه شکل گرفته بود، همان جنبش هائی که طرفداران کودتای رضا خان از آن تحت عنوان "سالهای پر آشوب پس از انقلاب مشروطه" یاد می کنند. از سوی دیگر بعد از انقلاب اکتبر در روسیه (۱۹۱۷) و به دنبال اینکه دولت شوروی رسماً اعلام نمود که هیچ چشم داشتی به خاک ایران ندارد و همه قرار داد های اسارتیار استعماری سلطنت تزار با سلطنت قاجار را فاقد اعتبار اعلام کرد، دولت انگلستان شرایط را برای یکه تازی خود و روی کار آوردن رضا خان کاملاً آماده می دید. قبل از انقلاب اکتبر، در سال ۱۹۰۷ دو امپریالیسم انگلیس و روس طی قراردادی ایران را بین خود تقسیم نموده بودند. بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ شمال ایران منطقه نفوذ روسیه تلقی می شد و جنوب ایران هم منطقه نفوذ امپراطوری بریتانیا در نظر گرفته شده بود. منطقه بین این دو منطقه هم به عنوان منطقه بیطرف شناخته می شد. این قرارداد با اینکه با مخالفت مجلس شورای ملی که در آن زمان یکی از دستاوردهای انقلاب مشروطیت بود مواجه شد اما در جریان جنگ جهانی اول از سوی دو قدرت امضاء کننده آن عملاً به اجرا گذاشته شد و به رغم اعلام بیطرفی دولت ایران در جنگ اما ارتش روسیه شمال ایران و ارتش انگلستان هم جنوب کشور را اشغال نمودند. در جریان جنگ جهانی اول بود که در روسیه انقلاب اکتبر رخ داد و سلطنت تزاری برای همیشه از صحنه تاریخ حذف شد. با انقلاب اکتبر و لغو همه قرار داد های اسارتیار استعماری سلطنت تزار از طرف دولت شوروی، دست امپریالیسم انگلستان در ایران کاملاً باز ماند و در نتیجه امپریالیسم انگلستان به فکر سیطره بر کل ایران افتاد.

در آن دوران وزیر خارجه دولت انگلستان فردی به نام لرد کرزن بود. در دوره وی انگلیسی ها تلاش کردند تا با انعقاد

در سوم اردیبهشت ماه (۱۲۹۷) خبر کشف جسد مومیائی شده ای در نزدیکی حرم عبدالعظیم در شهر ری (در جنوب تهران) منجر به دامن زدن به شایعاتی مبنی بر این که جسد مذکور ممکن است متعلق به رضا شاه یکی از دیکتاتور های قسی القلب خاندان پهلوی باشد، گردید. با اظهار نظر هائی هم که برخی از مقامات دولتی و از جمله یکی از اعضای شورای شهر تهران در این مورد نمود، شایعه مذکور به موضوع روز تبدیل شد و دار و دسته مرتجع سلطنت طلب را به تکاپو و تلاش برای عوامفریبی های جدید انداخت. در همین رابطه، رضا پهلوی با دادن اعلامیه ای، از مردم ایران خواست تا از طریق "شبکه های اجتماعی و نیز تجمعات مسالمت آمیز سراسری"، یاد و نام پدر بزرگش را گرامی بدارند. همچنین وی، رضا شاه، این نوکر شناخته شده امپریالیسم انگلستان که دوران سلطنتش یکی از سیاه ترین دورانهای تاریخ ایران بوده است را بیشرمانه "خدمتگزار ملت و میهن" قلمداد نمود.

با توجه به تلاشهای سلطنت طلبان و حامیان خارجی شان جهت تطهیر چهره دژخیمی چون رضا شاه و با توجه به این واقعیت که در جریان خیزش دی ماه شعار هائی به نفع رضا شاه و سلطنت پهلوی شنیده شد؛ ضروری است برای اطلاع نسل جوان در مورد چگونگی قدرت گیری این مزدور انگلستان و همچنین در مورد واقعیت هائی از دوران سلطنت وی توضیحاتی داده شود. این توضیحات به خصوص از آن رو ضروری است که آنهائی را که فریب تبلیغات سلطنت طلبان و حامینشان را خورده اند متوجه سازد که وقتی رضا پهلوی که سودای به قدرت رسیدن در سر دارد، رضا شاه را "خدمتگزار ملت و میهن" می نامد بدانند که وی در صورت قدرت گیری چگونه قرار است به "ملت و میهن" خدمت کند!

برای شناخت بهتر رضا خان باید در نظر گرفت که وی در شرایطی به قدرت رسید

مقابله با قدرت شوروی، پروژه راه آهن که جنوب کشور را به شمال و مرز با شوروی وصل کند را ضروری می دیدند. پروژه ای که رضا شاه با مالیات گرفتن از مردم ستمدیده ایران آنرا برای آنها به سرانجام رساند.

مدیحه سرایان رضا شاه در نظر نمی گیرند که برنامه انگلستان برای ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند در ایران با توجه به نقش تولید و صدور نفت در اقتصاد کشور و این واقعیت که مالکیت نفت با دولت است بطور طبیعی دولت را قدرتمند و به یک سرمایه داری دولتی امکان رشد می دهد. به خصوص امپریالیسم جهت حفظ سیستم جدید به یک ارتش سرکوبگر نیاز داشت و این امر منطقاً با خودش به رشد آموزش و پرورش و ایجاد دانشکده های افسری و غیره نیازمند بود. همچنین اگر لازم بود که ضمن چپاول نفت ایران، کالاهای وارداتی از انگلستان و غرب بازار ایران را قبضه کند باید به ایجاد راه ها و نوعی رشد سرمایه گذاری های دولتی امکان و فضا داده می شد. اموری که همه در زمان رضا شاه پیش رفت و به اعتبار کشت و کشتار آزادیخواهان و سرکوب هر گونه اعتراضات مردمی و اعمال خفقانی وحشتناک، خطوط دیکته شده از سوی امپریالیستها به وسیله دیکتاتور مزدوری که امروز با وقاحت تمام "خدمتگزار ملت و میهن" نامیده می شود بر مردم ما تحمیل و پیش برده شد.

در خاتمه بد نیست اشاره شود که مردم ما فراموش نکرده اند که در زمان مجد رضا شاه با بالا گرفتن مبارزات مردم و انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷، ساواک شاه با درج نامه ای علیه خمینی در روزنامه اطلاعات با امضای "رشیدی مطلق" که بعدها گفته شد نام مستعار داریوش همایون می باشد تلاش نمود به مبارزات مردم که هر روز اوج بیشتری می گرفت جهت مذهبی داده و دار و دسته خمینی را در مقابل نیروهای انقلابی طرح و تقویت نماید. امروز هم بعد از خیزش دی ماه رسانه های امپریالیستی با اعلام خبر پیدا شدن یک جنازه مومیایی می کوشند نیروهای مرتجع سلطنت طلب را از گوشه و کنار احضار نموده و در مقابل نیروهای انقلابی علم کنند که درست یادآور کاری است که رسانه های دوره شاه در رابطه با خمینی انجام دادند. این عمل نمایانگر پیشبرد یک سیاست ضد مردمی ست که باید با تمام توان افشاء گردد.

اردیبهشت ۱۳۹۷
ipfg@hotmail.com

با توجه به جنبش های مردمی که سراسر ایران را فرا گرفته بود ... انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران می بایست دست به دسیسه جدیدی بزند. در همین راستا با رهنمود های یکی از افسران انگلستان در ایران به نام ژنرال ادmond آبرونساید، در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ (۲۲ فوریه ۱۹۲۱ میلادی) کودتایی از سوی سید ضیاء طباطبائی و رضا خان صورت گرفت تا انگلستان بتواند اهداف قرار داد ۱۹۱۹ را به مورد اجرا بگذارد. آبرونساید در خاطرات خود از ماموریت در ایران نظر خودش را از ضرورت این کودتا چنین نوشته است که "در واقع یک دیکتاتور نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد." همین فرد در جای دیگری تأکید می کند که «رضاخان مسلماً بهترین است».

شرایط بعد از انقلاب مشروطیت و تأثیرات انقلاب اکتبر در اقصی نقاط ایران شکل گرفته بودند را سرکوب و نابود ساخت. جنبش هائی چون جنبش کلنل مجد تقی پسیان در خراسان و جنبش جنگل در گیلان و ...

رضا شاه در سرکوب هر صدای مخالفی تردید نمی کرد و در این سرکوبها از اعمال شدید ترین خشونت ها هم ابا نداشت. جدا از مورد هائی که گفته شد در جریان سرکوب مردم لرستان، ارتش رضا شاه به جنایاتی متوسل شد که هرگز از حافظه مردم لرستان فراموش نمی شود. رضا شاه در ادامه جنایاتش علیه مردم ایران با تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰، همه فعالتهای سندیکائی و مخالف خود را تحت عنوان فعالیت کمونیستی ممنوع و با استناد به این قانون تا می توانست جنایت کرد. دستگیری دکتر ارانی و سپس کشتن وی در زندان از جمله جنایات این دیکتاتور انگلیسی بود. از سوی دیگر جالب است که بدانیم که زمانی که رضا خان به قدرت رسید به هیچ وجه فرد ثروتمندی تلقی نمی شد؛ اما زمانی که از ایران تبعید شد تنها در یک مورد صاحب دو هزار روستا در ایران آن زمان بود. به واقع وی با سوءاستفاده از مقامش، با زور و تهدید، مالکیت شش دانگ این روستا ها را کسب کرده بود.

در تبلیغات سلطنت طلبان و رسانه های امپریالیستی برای تطهیر چهره رضا شاه و هموار کردن راه برای آلترناتیو سلطنت به برخی از کار هائی که در دوره رضا شاه انجام شده زیاد استناد می شود. برای نمونه به ساختن راه آهن در ایران. اما دیگر گفته نمی شود که انگلیسی ها برای تسهیل لشکر کشی به روسیه جهت

السلطنه، مهره دیگر انگلستان افتاد. قوام پس از تشکیل کابینه، رضا خان را وزیر جنگ نمود. از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ که قدرت کاملاً به دست رضا خان افتاد، رضا خان در خط دولت انگلستان در تلاش بود تا با فریبکاری، خود را چهره مستقلی جا زده و قدرت را کاملاً قبضه نماید. بالاخره قبضه کامل قدرت در ۱۳۰۴ کاملاً قطعی شد و رضا خان توانست با انحلال سلطنت قاجار، رسماً سلطنت پهلوی را اعلام کند. سلطنت رضا شاه ۱۶ سال ادامه داشت. در جریان جنگ جهانی دوم رضا شاه از سلطنت عزل و با اعمال نفوذ انگلستان، پسرش مجد رضا به جایش به قدرت رسید.

کودتای رضا خان و قدرت گیری وی در حقیقت تلاش جدی انگلستان برای تحقق یکه تازی در ایران بود. اما با توجه به شرایط ملتهب جامعه و وجود جنبشهای آزادیبخش در اقصی نقاط ایران که به خصوص تحت تأثیر انقلاب اکتبر هر روز گسترش بیشتری می یافت، انگلیسی ها صلاح خود را در این دیدند که به جای مستعمره کردن آشکار ایران با کودتای رضا خان دولت مرکزی قدرتمندی شکل دهند که در عمل مزدورشان باشد؛ اما در ظاهر نمائی مستقل داشته باشد. به واقع این سیاست یکی از اولین تجربیات امپریالیستها برای استعمار نوین و شکل دادن به نو مستعمره ها در جهان بود.

همانطور که نشان دادیم بررسی تاریخ شکی در سر سپردگی رضا شاه به انگلستان باقی نمی گذارد. یعنی این به اصطلاح "خدمتگزار ملت و میهن" مزدوری بیش نبود که از سوی امپریالیسم انگلستان برای پیشبرد برنامه های این قدرت جهانی در ایران و علیه مردم ایران انتخاب شده بود و زمانی هم که تاریخ مصرفش به پایان رسید با خفت تمام به افریقا تبعید و در همان جا جان سپرد. جالب است که بدانیم سر سپردگی رضا شاه به امپریالیسم انگلستان، امری نبود که خود نیز به آن معترف نباشد. برای نمونه دکتر مصدق این جمله را از رضا شاه نقل می کند: "مرا انگلیسی ها آوردند ولی ندانستند با چه کسی سر و کار دارند." (خاطرات و تالمت دکتر مجد مصدق)

بر اساس برنامه انگلستان مبنی بر شکل دادن به "یک دیکتاتور نظامی در ایران" یک دولت متمرکز در ایران شکل گرفت و ارتشی بزرگ سازمان داده شد. ارتشی که تا هم اکنون نیز عامل اصلی حفظ و ادامه سلطه امپریالیستی در ایران بوده است. این دولت مرکزی با اعمال یک دیکتاتوری سیاه همه نهضت های آزادیبخش را که در آن سالها به خصوص به دلیل

پیروز باد انقلاب کارگران و ستمدیدگان!

در دفاع از مبارزات کارگران گروه ملی صنعتی فولاد ایران!



طی روز های ۲۱ و ۲۲ خرداد ماه ۱۳۹۷ ، نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی با حمله وحشیانه به کارگران مبارز فولاد اهواز که در تجمعات اعتراضی خود خواستار دستمزدهای پرداخت نشده خود بودند، بیش از ۶۵ نفر از آنان را دستگیر و زندانی نمودند. بر اساس گزارشات منتشر شده از سوی کارگران فولاد اهواز، برخی از کارگران بازداشتی شدیداً از سوی نیروی انتظامی مورد ضرب و شتم

قرار گرفتند تا آن جا که یکی از کارگران تا ساعت ها بعد از بازداشت دچار خونریزی بوده است. از سوی دیگر رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی با بیشریمی تمام ، کارگران دستگیر شده را در بازداشتگاه پلیس مبارزه با مواد مخدر، جنب پلیس راه قدیم اهواز - شوش زندانی نموده است.

بیش از دو هفته است که کارگران "گروه ملی صنعتی فولاد ایران" در اعتراض به عدم پرداخت چند ماه دستمزدهای خود و همچنین عدم پرداخت حق بیمه از سوی کارفرما ، بارها در شهر اهواز دست به تجمع زده اند. در این مدت کارگران بارها با راهپیمائی در سطح شهر و تجمع در مقابل نهادی های مختلف دولتی از جمله در مقابل استانداری خوزستان ، خواستهای بر حق خود را فریاد زده و خواستار پرداخت حقوق های معوقه خود بوده اند. این کارگران پر خشم و نفرت نسبت به وضع شدیداً ظالمانه حاکم، در شرایط عدم پاسخگویی کارفرما و مقامات به اصطلاح مسئول حکومتی ، مجبور شدند چندبار خیابانها و خط راه آهن اهواز به تهران را مسدود نمایند. آنها همچنین در جریان راهپیمائی های خود به دفاتر سه تن از نمایندگان جمهوری اسلامی از اهواز در مجلس، حمله کرده و شیشه های آن ساختمان ها را خرد نموده و فریاد سر دادند که "نماینده بی عرضه ، نمی خواهیم ، نمی خواهیم".

یورش وحشیانه نیروهای یگان ویژه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی به کارگران فولاد اهواز ، بر عکس تصور سرکوبگران حاکم ، در عمل صفوف کارگران را فشرده تر و عزمشان را قوی تر نموده است ، تا آن جا که بر اساس برخی گزارشات ، وقتی به کارگران بازداشت شده اطلاع دادند که قرار است به جز کسانی که به دفاتر نمایندگان مجلس حمله کرده اند ، بقیه آزاد شوند ، کارگران بازداشت شده اعلام نمودند که این اعتراض از سوی همه کارگران بوده ، پس بهتر است همه ما را در بازداشت نگهدارید. از سوی دیگر کارگران فولاد همراه با خانواده های کارگران بازداشتی در مقابل پاسگاه نیروی انتظامی و استانداری تجمع نموده و خواهان آزادی تمام کارگران زندانی شده اند. به این ترتیب شعار "کارگر زندانی ، آزاد باید گردد" هم به بقیه شعار های کارگران -

شعارهائی همچون "کارگر می میرد، ذلت نمی پذیرد" ، "مرگ بر ستمگر ، درود بر کارگر" ، " می ایستیم، می میریم، حقمون را می گیریم" ، "ما کارگریم ، نون می خوایم، دوا و درمون می خوایم" و... اضافه شد.

مبارزات و اعتراضات یک پارچه کارگران فولاد اهواز و وحشت رژیم از بالا گرفتن این مبارزات در شرایط بحرانی حاکم بر جامعه، سرانجام باعث شد که کارفرمای بیشریم این مجتمع صنعتی اعلام کند که "لیست بیمه ماه های اسفند و فروردین و اردیبهشت ، رد شده و بزودی بخشی از سه ماه حقوق معوقه آنان نیز پرداخت خواهد شد". همچنین آنها تعدادی از کارگران را آزاد نمودند. اما کارگران آگاه فولاد اهواز می گویند که تا عمل به این وعده ها و آزادی تمامی کارگران زندانی هر گز از پای نخواهند نشست.

کارگران رزمنده و تحت ستم ایران!

بر کسی پوشیده نیست که شرایطی که سرمایه داران با کمک رژیم حامی خود یعنی جمهوری اسلامی و نیروهای مسلحش برای شما به وجود آورده اند، شرایط بسیار دهشتناک و غیر انسانی است. از این رو مبارزه شما برای دستمزد که بخش بزرگی از آن توسط سرمایه داران حریص و زالو صفت چپاول شده و شما مجبورید خود را به آب و آتش بزنید تا "حقوق های معوقه" تان را از حلقوم آنها بیرون بکشید، مبارزه کاملاً برحق بوده و بیانگر شجاعت شما در مقابل نیروهای وحشی مسلح و شکنجه گر جمهوری اسلامی می باشد. اما باید دانست که صرف انجام مبارزات صنفی - حتی در صورت برخوردار بودن از تشکل صنفی مستقل - هرگز باعث رهایی شما از شرایط ستم و استثمار وحشیانه و مصائبی که به همین دلیل در زندگی خود با آن روبرو می باشید نخواهد شد. تا زمانی که سرمایه داران خونخوار وجود دارند و تا زمانی که سیستم سرمایه داری در ایران حاکم است، کارگران ما هرگز روی آسایش را به خود ندیده و کماکان در رنج و محرومیت و عذاب روزگار خواهند گذرانید. شما تنها با مبارزه ای که هدفش نابودی کل سیستم سرمایه داری و از این طریق پایان دادن به استثمار طبقه کارگر می باشد ، می توانید زندگی سعادتمند انسانی برای خود فراهم آورید.

ما ضمن حمایت از مطالبات و مبارزات کارگران گروه ملی صنعتی فولاد اهواز، این کارگران رزمنده و همه کارگران مبارز ایران را برای قدم گذاشتن در راه نابودی سیستم سرمایه داری در ایران و ایجاد جامعه ای عاری از ظلم و ستم و استثمار فرا می خوانیم.

کارگر زندانی آزاد باید گردد!

مرگ بر رژیم ضد کارگر جمهوری اسلامی!

نابود باد سیستم سرمایه داری وابسته در ایران!

زنده باد سوسیالیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۳ خرداد ۱۳۹۷ - ۱۳ جون ۲۰۱۸

به کانال تلگرام چریک های فدایی خلق ایران، «بذره های ماندگار» پیوندید!

چریک های فدایی خلق بر این باورند که برای رسیدن به آزادی و دمکراسی و ساختن ایرانی رها از ظلم و ستم، الزاما باید «جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته» نابود گردد، امری که تنها به قدرت مردم بیخاسته امکان پذیر است. این صفحه منعکس کننده مواضع سیاسی چریک های فدایی خلق می باشد که به تحلیل های بنیانگذاران سازمان رفقا «احمدزاده، پویان و مفتاحی» باور داشته و همچون رزمندگان سیاهکل معتقدند که راه رسیدن به آزادی از نابودی نظام استثمارگرانه حاکم و مزدوران رنگارنگش می گذرد. جهت گسترش افشاکری و مبارزه علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی دوستان و رفقای تان را به کانال تلگرامی «بذره های ماندگار» دعوت کنید.

<https://telegram.me/BazrhayeMandegar>

<http://www.siahkal.com>

<http://www.ashrafdehghani.com/index.php>

<https://www.instagram.com/bazrhayemandegar/>

کانال تلگرام چریک های فدایی خلق ایران، «بذره های ماندگار»

سیاهکل، سایت چریک های فدایی خلق ایران

از سایت رفیق اشرف دهقانی دیدن کنید:

صفحه اینستاگرام «بذره های ماندگار»

اشرف دهقانی

درس های قیام دیماه! (قسمت دوم)



پیش در آمد: آنچه از نظر خوانندگان می گذرد ، مطالبی در رابطه با قیام دیماه ۱۳۹۶ و رویدادهای قبل و بعد از آن می باشند که به صورت یادداشت هائی (در مجموع بیست یادداشت) تنظیم شده اند. از زمان نوشته شدن یادداشت اول تا اکنون که مجموعه این یادداشت ها منتشر می شوند ، حوادث مبارزاتی مختلفی در جامعه ایران پیش آمده و سریع گذشته اند. این حوادث در کنار تظاهرات و قیام های پر شور و شکوهمند دیماه حاوی تجارب انقلابی ارزشمندی می باشند که مسلماً در خیزش ها و نقش آفرینی های بعدی توده های تحت ستم و انقلابی ما به کار آنها خواهند آمد. به امید آن که مجموعه این یادداشت ها به کارگران و نیروهای جوان و انقلابی ایران یاری کند تا در راه پیشبرد راه ظفرنمون انقلاب توده ها ، نقش هر چه آگاهانه تری ایفاء نمایند.

علاقه مندان می توانند برای مطالعه تمام این یادداشتها از آدرس زیر در سایت سایهکل دیدن کنند:

<http://siahkal.com/publication/Dars-haye-Ghyame-Dey-Maah.pdf>

از دستگیری و شکنجه به دل راه نمی دهند. آنها با روحیه انقلابی والای خود مرگ را تحقیر می کردند و عزم خود برای مبارزه با این رژیم و ساختن جامعه مورد نظر خود را ابراز می کردند. **روحیات و اخلاقیات** جدیدی در میان توده ها به خصوص در جریان مبارزه مشترک آنان در تجمعات و یا تظاهرات خیابانی به وجود آمده بود.

در صحنه مبارزه سیاسی، بررسی حرکت های مبارزاتی کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه یک اعتلای انقلابی را در مبارزات آنان یادآوری می کرد. قبل از جنبش دیماه، ما کماکان کارگران را در صحنه مبارزه با رژیم می دیدیم. واقعیت این است که کارگران از زمان به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی لحظه ای از مبارزه با این رژیم غافل نبودند. اعتصاب در کارخانه، برگزاری تظاهرات های خیابانی، دست زدن به اعتصاب غذا ، تجمع در مقابل مجلس یا درب نهاد های مختلف دولتی و حتی اقدام به گروگان گرفتن مدیران ظالم و تبهکار از جمله اشکال مبارزات کارگران ما بود. **اما از حدود یک سال قبل از این جنبش، اعتصابات و تجمعات کارگری به حد بسیار بالائی ارتقاء یافته بود.** طبیعی است که کارگران با خواست اقتصادی و به طور مشخص با خواست دریافت حقوق های معوقه خود وارد صحنه مبارزه می شدند ولی با توجه به برخورد سرکوبگرانه رژیم با کارگران به منظور دفاع از سرمایه داران، در موارد زیادی **مبارزات اقتصادی آنها خیلی زود به مبارزه سیاسی و بعد به مبارزه فهرآمیز با رژیم کشیده می شد.** حتی در مواردی نظیر آنچه در حادثه

توسط دولت پرداخت نمی شود - تا جائی که یکی از مهره های خود رژیم به عدم پرداخت حقوق معلمان به مدت ۳ ماه اقرار کرد - در شرایط خوابیدن تولید و ورشکستگی اقتصادی و وجود انبوه بیکاران، در شرایطی که بر اساس قوانین دولتی ، از انجام شغل های کاذب و غیر تولیدی نظیر کولبری و دستفروشی نیز جلوگیری می شود - و این خود تضاد بین زحمتکشانی که به چنین کارهائی روی می آورند با دولت و نیروهای سرکوبگرش را شدت بیشتری می بخشد - فقر و فلاکت تا به آن حد جامعه را فرا گرفته است که زباله گردی برای رفع گرسنگی و زنده ماندن، به صورت برجسته به مثابه پدیده ای در جامعه در آمده است. این نمونه و جلوه های زشت و دردناک دیگر چون فروش اعضای بدن و نوزاد و کودک و غیره بیانگر شرایط نکبت باری است که در آستانه جنبش دیماه وارد به استخوان توده های محروم رسانده بود. آنها چنان جانیشان از فقر و فلاکت پیش از حد و ظلم و ستم و زورگویی های دست اندر کاران دولت به لب رسیده بود که دیگر نمی توانستند شرایط وحشتناک حاکم را تحمل کنند. در این اوضاع، روحیه انقلابی به طور وسیع در میان توده ها رشد و اعتلا یافته بود. مردم، عملاً با شجاعت در مقابل نیروهای مسلح رژیم می ایستادند و علناً اعلام می کردند که ترسی از وزارت اطلاعات، این ارگان جنایتکار و کثیف ندارند (از سخنان یکی از آن توده های جان به لب رسیده؛ مگر ساواک کم گشت؟ آخرش که شاه سرنگون شد) و در مقابل ابراز نظراتشان علیه رژیم جمهوری اسلامی و شرایط جهنمی ای که برای اکثریت توده های مردم به وجود آورده است ، هراسی

یادداشت ششم: پیشگونی طوفان! رشد و اعتلای چه عواملی به قیام های توده ای دیماه منجر شد؟

حتماً باید به وضعیتی که قبل از این جنبش در جامعه وجود داشت اشاره کرد. چون این مهم است که بدانیم این جنبش در ادامه چه تضادها و یا بحرانهائی در جامعه به وجود آمد. در این رابطه سه موضوع از اهمیت اساسی برخوردارند. یکی این است که **کارگران و زحمتکشان ما در آستانه تظاهرات و قیام های توده ای بردند؟ دوم این که چه مبارزاتی در صحنه جامعه وجود داشت؟ و سوم، حکومت در چه وضعیتی به سر می برد؟** آگاهی نسبت به این سه مقوله برای درک شرایطی که جنبش دیماه را به وجود آورد و شناخت شرایط نوینی که بعد از آن تظاهرات های بزرگ و قیامهای توده ای در جامعه ما به وجود آمده ، اکیدا ضروری است، چون با بررسی این واقعیت ها وظیفه ای که روشنفکران مبارز در حال حاضر به عهده دارند خود را هر چه برجسته تر نشان می دهد.

تا آنجا که به شرایط اقتصادی کارگران و زحمتکشان مربوط می شود ، ما در آستانه قبل از جنبش دیماه شاهد شدت گیری هر چه بیشتر فقر و فاقه در میان آنها بودیم. توده های ستمدیده دیگر نیز شرایط بهتری از کارگران نداشتند (و ندارند). در شرایطی که حداقل دستمزد ، چند برابر زیر خطر فقر قرار دارد و تازه سرمایه داران هم دستمزد کارگران را به مدت چندین ماه نمی پردازند، در شرایطی که حتی حقوق معلمان و کارمندان جزء نیز به طور مرتب و کامل

طور مدام به صحنه مبارزه سیاسی با رژیم تبدیل کرده بودند. در این میان هر چند می شد دید که لباس شخصی ها (اطلاعاتی های جمهوری اسلامی)، در تظاهرات مال باختگان و بازنشستگان می کوشیدند بنرها و شعارها را به نفع رژیم به صورت سازشکارانه تنظیم نمایند، اما در مجموع دست اندر کاران جمهوری اسلامی با وقوف به انفجاری بودن شرایط و در هراس از خیزش های قهر آمیز توده ای، بر خلاف سابق با احتیاط با آنان برخورد می کردند. اما مبارزه و تظاهرات این ستمدیدگان تا آنجا پیش رفت که برای اولین بار در تظاهرات خیابانی به طور واضح شعار مرگ بر روحانی سر داده شد. سر دادن این شعار و خود حضور این توده ها در خیابان که تا دیروز از مبارزه سیاسی دور بودند و حال مستقلاً و به طور آشکار به صحنه مبارزه سیاسی آمده بودند، از یک طرف و آشکار گشتن فساد عمیق در دستگاه دولتی که برای توده ها به معنی ضعف و پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی بود، همراه با حرکت های سیاسی کارگران و دیگر توده ها، به طور هر چه برجسته تر نشان داد که جامعه ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی دچار بحران سیاسی گشته است و با توجه به شدت تضادهای موجود دامنه آن می تواند هر چه وسیعتر گشته و تلاطمات سیاسی بزرگتری را در پی خود داشته باشد.

اتفاقاً دانشجویان مبارز به مثابه بخش آگاه جامعه که دارای شاخک های حسی قوی بوده و قادرند آنچه در بطن جامعه می گذرد را با بیانی فصیح به جامعه اعلام کنند، با برگزاری هر چه پرشورتر روز خود در ۱۶ آذر همان سال (۱۳۹۶) و ترتیب یک نمایش خیابانی که تا آن زمان چه در شکل و چه در محتوا به چنان صورتی سابقه نداشت، از طوفانی که در راه بود خبر دادند. اساساً خود حرکت مبارزاتی متفاوت دانشجویان مبارز، انعکاس شرایط مبارزاتی نوینی بود که داشت شکل می گرفت. این دانشجویان با برشمردن برخی از مبارزات توده ها از سال ۱۳۵۷ به این سو و سرکوبگری های رژیم، در حالی که نشان می دادند که از چه حافظه تاریخی بالایی برخوردارند، از ضرورت تداوم انقلاب سال ۵۷ که اعلام می کردند نیمه تمام مانده است، سخن گفتند. حرکت این قشر آگاه جامعه خود بیانگر طوفان در راه بود.

به طور خلاصه، توجه به مجموعه حرکت های مبارزاتی ای که کارگران و بخش هایی از توده های ستمدیده در بخش خرده بورژوازی در طی یک سال در جامعه انجام می دادند، می توانست هر بیننده آگاه را متوجه تلاطم های سیاسی ای سازد که در عمق جامعه جریان داشت، همان تلاطم هایی که طوفان و یا به عبارتی دیگر تظاهرات و قیام های توده ای دیماه را به دنبال آورد.

در جبهه دشمن، اگر به زمان انتخابات ریاست جمهوری که روحانی مجدداً رئیس

در حادثه انفجار معدن ذغال سنگ زمستان یورت در استان گلستان در اردیبهشت ۱۳۹۶، کارگران خشم و نفرت خود از رژیم و کارگزارانش را به شکل کاملاً علنی نشان می دادند. در معدن زمستان یورت در شرایطی که بیش از چهل تن از معدنچیان جانشان را به دلیل ناامنی محیط کار از دست دادند، خشم و نفرت کارگران از رژیم حاکم به حدی جلوه گر شد که رئیس جمهور (روحانی مکار) که پس از انفجار در معدن در محل حضور یافته بود تنها با کمک نیروهای مسلحش از دست کارگران مبارز جان سالم به در بُرد. تجمع اعتراضی کارگران شاغل و بیکار معدن طلای آغ دره در بیست و پنج خرداد ۱۳۹۶ که مورد حمله نیروهای مسلح جمهوری اسلامی واقع شدند، نیز یکی از وقایع حاد و ناشی از شدت گیری تضاد کارگران با جمهوری اسلامی بود.

قابل درک است که بدانیم که شهرداری در ایران با توجه به شدت تضاد بین توده های مردم با رژیم حاکم، خود یک نهاد سرکوبگر است و مردم ایران تجربه های زیادی از اعمال سرکوبگرانه آن دارند. در نتیجه ایستادگی مردم در مقابل شهرداری به واقع ایستادگی در مقابل یک نهاد سرکوبگر جمهوری اسلامی و به واقع خود رژیم می باشد. نمونه کاملاً بارز در این مورد که رژیم مجبور به مداخله شد، در ۲۲ مرداد ۱۳۹۶ به وجود آمد؛ که طی آن توده های رنجدیده در اعتراض به قتل یک دستفروش در شهر قم، علیه شهرداری دست به تظاهرات زدند و حتی گروهی از مردم قم اقدام به بستن خروجی میدان تره بار شهر نمودند.

به طور کلی در آستانه جنبشی که در دیماه به وقوع پیوست، در نقاط مختلف ایران حرکت های مبارزاتی که اغلب منجر به حمله رژیم به توده ها می شد، به وجود می آمد که همه آنها بیانگر شدت گیری تضادهای جامعه و زمینه سازی برای رشد مبارزات بعدی بود.

خیزش مردم خوزستان در اعتراض به آلودگی هوا و آب شربشان که خود یک مبارزه سیاسی علیه رژیم بود، یکی دیگر از نمونه هایی است که در تقویت جو سیاسی مبارزاتی نقش بارزی داشت و از شکل گیری تحولی کیفی در زندگی سیاسی توده های ستمدیده ایران خبر می داد.

با توجه به رو شدن دزدی ها و فساد حاکم در دستگاه های دولتی و در واقع آشکار شدن ورشکستگی رژیم حاکم، ما با تظاهرات و تجمعات بازنشستگان و همچنین با تظاهرات کسانی که مؤسسات مالی تحت حمایت رژیم، سپرده های آنان را بالا کشیده بودند، قبل از خیزش دیماه مواجه بودیم. اینها که به "مال باختگان" معروف شدند، همراه با بازنشستگان، تا جنبش دیماه خیابانهای چندین شهر را به

انفجار معدن ذغال سنگ زمستان یورت در استان گلستان در اردیبهشت ۱۳۹۶ دیده شد، کارگران خشم و نفرت خود از رژیم و کارگزارانش را به شکل کاملاً علنی نشان می دادند. در معدن زمستان یورت در شرایطی که بیش از چهل تن از معدنچیان جانشان را به دلیل ناامنی محیط کار از دست دادند، شدت خشم و نفرت کارگران از رژیم حاکم به حدی جلوه گر شد که رئیس جمهور (روحانی مکار) که پس از انفجار در معدن در محل حضور یافته بود تنها با کمک نیروهای مسلحش از دست کارگران خشمگین و مبارز جان سالم به در بُرد. تجمع اعتراضی کارگران شاغل و بیکار معدن طلای آغ دره در بیست و پنج خرداد ۱۳۹۶ که مورد حمله نیروهای مسلح جمهوری اسلامی واقع شدند، نیز یکی از وقایع حاد و ناشی از شدت گیری تضاد کارگران با جمهوری اسلامی به مثابه رژیم مدافع سرمایه داران بود. در این مورد، بی رحمی مزدوران جمهوری اسلامی با کارگران و خانواده های آنان به حدی بود که در اثر ضرب و شتم آنان چند زن از خانواده های کارگری در محل بیهوش روی زمین افتادند.

در آستانه جنبش دیماه ما به خصوص با مبارزات دلیرانه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و کارگران اراک مواجه بودیم. برای نمونه در اراک کارگران کارخانه های هیکو و آذراب که مبارزه خود را با خواست اقتصادی شروع کرده بودند مجبور به دست زدن به مبارزه سیاسی با رژیم آنهم در شکل قهر آمیز بستن جاده اراک به تهران شدند. این مبارزه با حمله نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به کارگران و به کار بردن گاز اشک آور و غیره به درگیری قهر آمیز بین آن نیروها با کارگران که البته سلاحی جز سنگ و تکه های آسفالت خیابان نداشتند، انجامید. همه این مبارزات نشان از اعتلای مبارزات کارگران ایران داشت.

مبارزه کولبران گردستان، این محرومترین کارگران ایران با نیروهای سرکوبگر که حتی در شهریور سال ۱۳۹۶ به درگیری مسلحانه توده های محروم شهر بانه با آن نیروها منجر شد، یکی دیگر از "پیشگویی طوفان" قبل از طوفان دیماه بود. از این دست پیشگویی ها، همچنین باید از حمله و آتش زدن پایگاه بسیج در مسجد قدس منطقه اسلام آباد ارومیه توسط نیروهای انقلابی در این شهر به دنبال درگیری گارد ضد شورش با اولیای دانش آموزان مدرسه ای در این منطقه یاد کرد که در اول آبانماه ۱۳۹۶ به دنبال تعرض جنسی به یک دانش آموز دختر ۱۲ ساله صورت گرفت.

"پیشگویی" طوفان دیماه را حتی در حمایت جمعی مردم از دستفروشان که مورد حمله مأموران شهرداری واقع می شدند، نیز می شد دید. اهمیت این پشتیبانی به خصوص آنجا

وقوع زلزله در استان کرمانشاه که در فاصله کوتاهی قبل از خیزش دیمه به وقوع پیوست نیز به نوبه خود واقعیت هائی که در بطن جامعه وجود داشت را آشکار نمود. در شرایطی که جمهوری اسلامی حتی برای حفظ ظاهر هم که شده برای کمک به زلزله زده ها به هیچ اقدام امدادی قابل توجهی دست نزد، به راه افتادن حرکت وسیع توده ای در سراسر ایران، برای کمک رسانی به زلزله زدگان، بیان اعلام همبستگی مردم مناطق مختلف ایران یا مردم این منطقه و به خصوص با خلق گرد بود. این حرکت مردم و رد و بدل شدن اخباری در مورد دستبرد زدن پاسداران به کمک های مردمی در میان آنان، از یک طرف به طور آشکار و برجسته نشان داد که توده ها هیچگونه اعتمادی به رژیم حاکم ندارند و می دانند که فساد، تار و پود جمهوری اسلامی را فرا گرفته است، و از طرف دیگر همبستگی توده های تحت ستم ایران در مقابل رژیم جمهوری اسلامی را به صورت سمبلیک نشان داد. این حرکت نشانگر شکل گیری روحیات مبارزاتی جدیدی در مردم بود که با شرایط نوینی که در جامعه شکل می گرفت و تکوین می یافت انطباق داشت. در چنین اوضاعی بود که یکی از مصیبت دیدگان زلزله در گیلانغرب در مقام خبرنگار محلی ضمن انعکاس اعتراضات مردم به عدم توجه دولت به زلزله زدگان، با شجاعت تمام در مقابل دوربین خبرنگاران حکومتی گفت که "مردم خواهان سرنگونی نظام جمهوری اسلامی هستند".

همه این موارد، چه در رابطه با بحران در درون حکومت و افزایش جنب و جوش های مبارزاتی در جامعه، و چه واقعیت شدت گیری غیر قابل انکار فقر و فلاکت در میان توده های تحت ستم و تقاضاهای متعدد آنان برای بهبود شرایط زندگی شان، وضعیتی را در جامعه شکل داد که منجر به "برآمد آشکار سیاسی توده ها" - اصطلاحی که لنین به کار برده - و حرکت های انفجاری توده ای در جامعه در دیمه گشت.

(ادامه دارد)

تظاهرات و قیام های قهر آمیز توده ای و روبروئی توده های انقلابی با رژیم جمهوری اسلامی در میدان نبرد خونین بین انقلاب و ضد انقلاب، با سرکوب شدید ضد انقلاب مواجه شد و از اوج خود افتاد. اما وجود پتانسیل انقلابی بسیار بالا در توده های جان به لب رسیده، باعث آن گشته که این توده های انقلابی با حضور سیاسی خود در صحنه مبارزه علیه رژیم، جنبش انقلابی دیمه را همچنان تا به امروز تداوم بخشید. تا اواسط بهمن ماه، قیام و تظاهرات توده ای به همان شکل عمومی که در دیمه بود در شهرهای مختلف به صورت پراکنده ادامه یافت. پس از آن جنبش انقلابی از حالت عمومی خارج شده و با به میدان آمدن گروه های اجتماعی مختلف در جامعه با خواست های مشخص خود، جنبش اکنون شکل نوینی یافته است.

جاسوسی دختر صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه برای انگلیس، وجود شکاف و بحران در درون حکومت را برای مردم معلوم کرد. همچنین آشکار شدن تضاد احمدی نژاد با رقبای خود در دستگاه قضائی دولت و انجام حرکاتی خاص و غیرمتعارف از طرف او نظیر پخش ویدئوهای افشاگرانه علیه قوه قضائیه و خاندان لاریجانی ها و بست نشستن در "شاه عبدالعظیم" و غیره، و از این طرف عدم برخورد قاطع خامنه ای به عنوان "ولی فقیه" با او، به صورت آشکار ضعف حکومت و وجود شکاف و بحران در درون حکومت را به ذهن توده ها متبادر نمود. در رابطه با صحنه گردانی احمدی نژاد در نقش به اصطلاح اپوزیسیون، هر چند این موضوع مطرح است که چه بسا او با خواست و صلاحیت خود خامنه ای چنین نقشی را به عهده گرفته و بازی می کند، ولی در هر حال نفس گرفتن پز اپوزیسیون توسط این مهره رسوا و شدیداً منفور در میان اکثریت مردم ایران، از وجود شرایط خاصی در جامعه ایران حکایت می کند. باید در نظر داشت که مسلماً در شرایطی غیر از این، تنها یک اشاره ولی فقیه که در رأس هرم دیکتاتوری قرار دارد کافی بود تا بساط اعتراض احمدی نژاد در هم ریخته شده و خود وی دستگیر شود.

جمهور شد، برگردیم، از یک طرف با تحریم انتخابات به طور گسترده حتی در میان نیروهای آشکارا راست و سازشکار روبرو بودیم که خود نشانه دیگری از ورشکستگی رژیم و رشد نارضایتی حتی در میان چنین نیروهائی بود. از طرف دیگر شاهد بودیم که دست اندر کاران به چه تلاش های مذبحخانه ای برای اعتبار دادن به روحانی و مشروعیت بخشیدن به جمهوری اسلامی، متوسل شدند. آنها حتی افراد سرشناسی از میان هنرمندان و یا فعالان سیاسی که تا آن زمان کوشیده بودند به عنوان اپوزیسیون شناخته شوند و یا به هر حال می کوشیدند در صف اپوزیسیون باشند را وادار به شرکت در انتخابات کردند. اینها که همه بیانگر نیاز بیش از هر وقت دیگر رژیم برای مشروعیت دادن به خود با رأی مردم بود خبر از عجز و ورشکستگی رژیم و از هم گسیختگی دستگاه حاکم می داد، حاکمیتی که به نفرت و انزجار توده ها نسبت به خود واقف بود و فریاد جمهوری اسلامی نمی خواهیم، نمی خواهیم آنان را پیشاپیش می شنید. از این رو می خواست به هر طریقی این واقعیت را کتمان کرده و با موضوع "انتخابات"، صورت در هم ریخته و زرد خود را سرخ نگهدارد.

همانطور که افشای دزدیهای مقامات حاکم در دوره احمدی نژاد و آشکار شدن شکاف در میان بالائی ها، همراه با رشد تضاد پائینی ها با بالائی ها، یکی از عوامل مؤثر در به وجود آمدن جنبش سیال ۸۸ بود، پیش از جنبش دیمه نیز آشکار شدن تضادها و درگیری های درونی حکومت و وقوف مردم به این امر در تشدید مبارزات آنان کاملاً مؤثر بود.

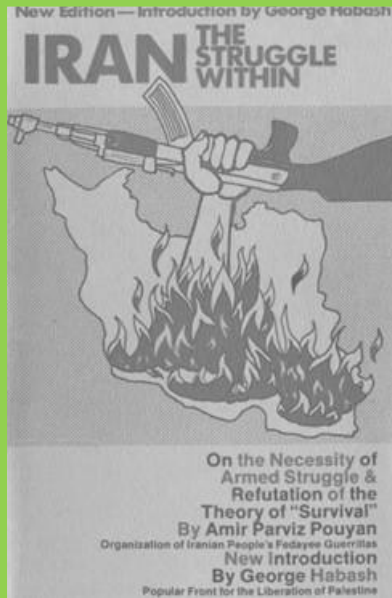
علاوه بر رو شدن دزدیهای جدید حکومتیان - از دزدیهای مربوط به این یا آن مقام حکومتی چون قالیباف یا زمین خواری خانواده لاریجانی گرفته تا موضوع دزدی کلانی که با اسم بابک زنجانی مطرح شد و به طور برجسته، رسوا شدن بالا کشیدن پولهای صندوق بازنشستگان و دزدی سپرده های مردم توسط بانکها و مؤسسه های مالی ظاهراً معتبر، افشای

به یاد گرامی بهروز دهقانی از صفحه ۱۶

گویا روزی او که تازه زبان باز کرده بود متوجه میخی شده و به آن اشاره می کند و بزرگتر ها کلمه میخ را به او یاد می دهند. آبا می گفت بعد از آن هر وقت میخی روی دیوار می دید فوری به آن اشاره کرده و کلمه میخ را با زبان بچه گانه چند بار تکرار می کرد: میخ میخ میخ (خ را ح تلفظ می کرد). می گفت تا ما میخ را از دیوار نکنده و به او نمی دادیم، دست بردار نبود. یک روز وقتی بزرگتر شده بود و کت تازه ای برای او خریده بودند، او در حالی که آن کت تنش بود برای بازی به کوچه می رود. آبا می گفت رفتیم کوچه سری به بچه بزنم دیدم بازی می کند ولی کت تنش نیست. پرسیدم بهروز پس کت ات کو؟ دیواری را نشان داد که میخی روی آن بود ولی از کت خبری نبود. معلوم شد که میخی پیدا کرده و به دیوار کوبیده و کت اش را از آنجا آویزان کرده بوده و رهگذری آن را برداشته و برده بود. آبا این خاطره را از آن جهت می گفت که در آن زمان عصبانی شده و یک سیلی به صورت بهروز زده بود. تعریف می کرد که در این هنگام یکی از همسایه ها که همیشه شاهد برخوردهای خوب و متین بهروز بود، این صحنه را دیده و به آبا اعتراض می کند و می گوید دستت بشکنه چرا یک چنین بچه خوبی را می زنی! آبا بعدها این خاطره را بازگوئی می کرد و به خصوص بعد از شهادت بهروز می گفت کاش واقعاً دستم می شکست و به چنان فرزندی آن یک سیلی را هم نمی زدم. آبا آنقدر دل مهربانی داشت که نه تنها کتک را وسیله تنبیه بچه هاش قرار نمی داد بلکه حتی زمانی که بچه ها زیادی اذیتش می کردند و می خواست آنها را نفرین کند وسط کار انگار پشیمان می شد و جمله اش را طوری به آخر می رساند که نفرین حالت دعا پیدا می کرد. یعنی می ترسید که مبدا نفرینش تحقق پیدا نکند در نتیجه حرصش را با اولین کلمات می خواباند و جمله اش را با فعل منفی به پایان می رساند (سنی گوروم دلیل اولمیه سن!). ببینم که تو دلیل نشی! گاه همسایه ها به او می گفته اند سکینه خانم تو داری دعا می کنی یا نفرین! **(ادامه دارد)**

اشرف دهقانی

به یاد گرامی رفیق امیر پرویز پویان!



رفیق پویان نقشی تعیین کننده در شکل گیری سازمان چریکهای فدائی خلق داشته است. او یکی از بنیانگذاران این تشکیلات و اولین کسی است که با برخورداری از ژرف اندیشی و قدرت در پیش گرفتن روش برخورد دیالکتیکی در تحقیق و بررسی واقعیت های جامعه، موفق شد تئوری رهنمون حرکت سازمان چریکهای فدائی خلق را پی ریزی نموده و اولین راه گشائی را در بن بست های مبارزات توده های در بند ایران در آن گرفتار بودند، ایجاد نماید. مقاله این رفیق به نام "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" در بهار سال ۴۹ به رشته تحریر در آمد. بر زمینه این مقاله بود که راه و مشی ضروری برای پی افکندن راه انقلاب در جامعه تحت سلطه ایران پس از ده ها بار بررسی و غور و تعمق توسط رفقای متشکل در گروه رفیق احمدزاده، به خلق اثر متکامل تری تحت عنوان "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" منجر شد - اثری که رفیق مسعود احمد زاده با نبوغ خاص خود آن را تدوین نمود. این اثر و اثر فوق الذکر از رفیق پویان که بنیان های تئوریک عملکردهای انقلابی چریکهای فدائی خلق را تشکیل می دادند، چون از دل واقعیت برآمده بودند، قادر به تغییر واقعیت هم بودند و در عمل هم واقعیت را تغییر دادند.

عنوان داتی من معرفی شد. مدتی نگذشته بود که دست اندر کاران رژیم شاه عکس او و هشت تن دیگر از رفقای ما را به در و دیوار زدند و از مردم خواستند که در دستگیری آنها به پلیس کمک کنند و صد هزار تومان هم که در آن زمان پول زیادی بود، برای کسی که با پلیس در دستگیری این رفقا همکاری کند به عنوان جایزه تعیین کردند. این عکس ها در همه جا در سراسر کشور پخش شد. خوشبختانه، قیافه رفیق پویان با سیبل و ریش و لباس آخوندی که به تن می کرد به هیچوجه شبیه عکسی نبود که از او چاپ شده بود.

آن خانه تیمی زیر زمین نسبتاً بزرگی داشت و به واقع یکی از دلایل اصلی اجاره آن خانه هم همین زیرزمین بود. دلیلش آن بود که رفیق پویان در عملیات سیاسی - نظامی علیه رژیم شاه شدیداً به امر گروگان گیری نیروهای ضد انقلاب خارجی اهمیت می داد و این زیر زمین قرار بود محل نگهداری گروگان باشد. در آن خانه رفیق پویان از من می خواست که برخی جملات انگلیسی را حفظ کنم که همگی مربوط به پذیرائی از یک فرد خارجی بود. در ضمن در همان خانه بود که ۱۳ اعلامیه معروف منتشر شد و زیر آنها امضای چریکهای فدائی خلق قرار داده شد. به این ترتیب طی صدور آن اعلامیه ها که در برخی از آنها عملیات سیاسی - نظامی انجام شده توضیح داده شده بودند، برای اولین بار "چریکهای فدائی خلق" به عنوان یک تشکل سیاسی - نظامی کمونیست به مردم معرفی شد. در آن زمان تیم ها اسم های معینی نداشتند؛ و مثلاً این طور نبود که ما "تیم پخش اعلامیه"، "تیم انتشارات"، "تیم عملیات بانک" و غیره را داشته باشیم، بلکه یک تیم ممکن بود هم کار انتشاراتی، هم عملیاتی یا تدارک برای عمل نظامی را با هم انجام دهد. کما این که تیم ما هم می بایست در کار

اتفاق باعث تغییر وضعیت ما شد. اتفاق اول دستگیری برادر رفیق جواد، یعنی رفیق کاظم سلحشی به عنوان یکی دیگر از رفقای گروه احمدزاده بود. پس از این رویداد، می بایست در ملاحظات امنیتی مان در نظر می گرفتیم که رفیق جواد سلحشی هم تحت تعقیب پلیس قرار گرفته است. در آن زمان نمی دانستیم که خود من نیز به طور غیر مستقیم تحت تعقیب پلیس قرار دارم. بعدها بود که فهمیدم پلیس از همان زمان بدون آن که نام و مشخصات مرا بداند، در بدر به دنبال من به عنوان دختری مرتبط با آن انقلابیون بوده است. اتفاق دوم به اقدام گروه برای انجام عملیات مصادره یک بانک (بانک ونک) ربط داشت که طی آن ماشینی که برای عملیات نظامی مورد استفاده رفقا قرار گرفته بود به دلیلی به دست دشمن می افتد. این ماشین با شناسنامه تهیه شده توسط رفیق احمد فرهودی از اداره ثبت احوال ساری، خریداری شده بود. از این طریق هویت رفیق فرهودی که خود نیز در این عملیات شرکت داشت برای ساواک معلوم شد. این دو اتفاق باعث شد که من و رفیق جواد خانه ای اجاره کنیم و همراه با رفیق فرهودی در آنجا مشترکاً به فعالیت مشغول شویم. بعد که رفیق فرهودی به جنگل اعزام شد (این رفیق در جنگل معاون فرمانده جنگل، رفیق علی اکبر صفائی گردید)، آن خانه اجاره ای هم پس داده شد. بعد از آن من به تبریز رفتم و بعد از این که در تبریز عملیات حمله به کلانتری پنج صورت گرفت، دوباره به تهران برگشتم.

زمانی که من و رفقا پویان و نابدل در خانه تیمی جدیدی مستقر شدیم، رفیق پویان که از شناخته شدن خود برای دشمن مطمئن بود، تغییر قیافه داده و برای فریب دشمن لباس آخوندی برای خود تهیه کرده بود. در خانه جدید او برای همسایه ها به

چندین سال پیش به مناسبتی، مطالبی در مورد رفیق بسیار عزیز، امیر پرویز پویان و برخی مسایل مربوط به وی از جمله چگونگی تحکیم رابطه انقلابی اش با رفیق بهروز دهقانی و به وجود آمدن رابطه تشکیلاتی بین رفقا در تهران و تبریز، نوشتیم. با فرا رسیدن سالگرد شهادت حماسی این رفیق کبیر در سوم خرداد ۱۳۵۰، در اینجا بخشی از آن نوشته را با تنظیمی جدید به خوانندگان مبارز تقدیم می کنم. باشد که در آینده فرصت انتشار همه آن مطالب در شکلی مناسب فراهم گردد و با این کار به روشن تر شدن برخی واقعیات تاریخ مبارزاتی مردم ما خدمتی هر چند کوچک انجام پذیرد.

من اولین بار رفیق پویان را در اواخر سال ۱۳۴۹ دیدم. البته او در زمان حیات رفیق صمد بهرنگی به تبریز آمده و علاوه بر خود صمد، با رفقا بهروز دهقانی، کاظم سعادت و علیرضا نابدل و چند تن دیگر از دوستان حول این رفقا دیدار کرده بود. پس از شهادت رفیق صمد نیز وی برای برقراری ارتباط با رفیق بهروز دهقانی باز به تبریز آمده بود، ولی متأسفانه من در آن زمان ها سعادت دیدار با او را نداشتم.

اواخر سال ۱۳۴۹ که من، رفیق پویان را دیدم زمانی بود که همراه با وی و رفیق علیرضا نابدل، یک خانه تیمی تشکیل داده و در آنجا با هم به کار مشترک مبارزاتی پرداختیم. قبل از توضیح در این مورد، لازم است مختصراً اشاره کنم که وقتی گروه رفیق احمدزاده به سازماندهی جدید گروه برای انجام مبارزه مسلحانه در ایران دست زد، من که یکی از اعضای این گروه بودم، در اواخر شهریور یا اوایل مهر ماه سال ۱۳۴۹ به تهران اعزام شدم. در تهران در ارتباط با رفیق جواد سلحشی قرار گرفتیم. در آن مقطع نه من و نه این رفیق برای پلیس شناخته شده نبودیم. هنوز از کار مشترک ما مدت زیادی نگذشته بود که دو

فراموش کنیم، اما اکنون که این سطور را می نویسم و بیاد آن افتادم می بینم متأسفانه چنین شده است. من قطعه ای از آن آهنگ را سالها و سالها در ذهن خود داشتم و گاه آن را بیاد پویان زمزمه می کردم... در همین رابطه پویان از توده های ارمنی، از موسیقی آنها که از بین می رود و از نقشی که مبارزین ارمنی در تاریخ گذشته ایران داشته اند هم صحبت کرد.

از توجه و علاقه پویان به طنز، سخن به میان آمد. در این مورد بیاد دارم که هنگام تعریف از برخی وقایع، از طنز نهفته در آن ها می گفتم. اما در اینجا دو طنز را ذکر کنم که خود وی در ارتباط با بخش فارسی رادیو مسکو که در آن زمان برای ایران برنامه پخش می کرد، ساخته بود. محتوای این طنزها در عین حال نظر پویان در مورد ماهیت شوروی آن سالها و موضع ضد روبرونیستی وی را نیز بیان و آشکار می سازد. گوینده رادیو مسکو، فارسی را با لهجه خاصی که در آن کلمات کشیده می شدند صحبت می کرد. این گوینده در ضمن تو دماغی هم حرف می زد. پویان در حالی که صدای آن گوینده را تقلید می کرد، حرفهای طنزآلودش را از زبان او یعنی گوئی که گوینده مذکور آن حرفها را بر زبان می راند، می گفتم. رادیو مسکو مرتب عبارت "انقلاب کبیر سوسیالیستی" را بکار می برد و سعی می کرد جامعه شوروی آن دوره را به عنوان یک جامعه سوسیالیستی جا بزند. در این رابطه طنز پویان این گونه بود: "امروز دیگر لنین در میان ما نیست، امروز دیگر لنین با ما نیست. ما میراث او، انقلاب کبیر سوسیالیستی را همراه وی به خاک سپرده ایم. آری، لنین دیگر با ما نیست، او دیگر در میان ما نیست".

در رابطه با رادیو مسکو، طنز دیگر او به موضوع بمباران های هوایی خلق ویتنام از سوی امپریالیسم آمریکا مربوط بود. رفیق پویان طنز خود را در این مورد با استفاده از یکی دیگر از ترجیع بند های گوینده آن رادیو که به این صورت بود: "این، بار دیگر برتری اردوگاه سوسیالیسم را بر نظام امپریالیسم نشان می دهد"، ساخته بود. این را گوینده معمولاً پس از بیان یک متن به عنوان نتیجه گیری از آن بر زبان می راند. پویان این طنز را با بیانی متفاوت از طنز اول و با حالت جدی خبری بیان می کرد: "اخیراً بمب افکن های آمریکائی در یورش به یک دهکده در ویتنام، ۵۰ نفر را از بین بردند. در حالی که، بمب افکن های "اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی" (این را هم پویان با تقلید از گوینده و به مسخره با حالت کشیده می گفت) قادرند در یک حمله، ۱۰۰ نفر از آنها را از بین ببرند. این، بار دیگر برتری اردوگاه سوسیالیسم را بر نظام امپریالیسم نشان می دهد". این طنز و طنز هائی نظیر آن نه تنها موضع انقلابی رفیق پویان را نشان می دادند بلکه توانائی و تسلط وی در امر

خانه تیمی زیر زمین نسبتاً بزرگی داشت و به واقع یکی از دلایل اصلی اجاره آن خانه هم همین زیرزمین بود. دلیلش آن بود که رفیق پویان در عملیات سیاسی - نظامی علیه رژیم شاه شدیداً به امر گروهان گیری نیروهای ضد انقلاب خارجی اهمیت می داد و این زیر زمین قرار بود محل نگهداری گروهان باشد. در آن خانه رفیق پویان از من می خواست که برخی جملات انگلیسی را حفظ کنم که همگی مربوط به پذیرائی از یک فرد خارجی بود. در ضمن در همان خانه بود که ۱۲ اعلامیه معروف منتشر شد و زیر آنها امضای چریکهای فدائی خلق قرار داده شد. طی صدور آن اعلامیه ها که در برخی از آنها عملیات سیاسی - نظامی انجام شده توضیح داده شده بودند، برای اولین بار "چریکهای فدائی خلق" به عنوان یک تشکل سیاسی - نظامی کمونیست به مردم معرفی شد.

رساندن مطلب؛ همه اینها یکجا در پویان جمع بودند.

می دیدم که پویان نیز همانند بهروز اطلاعات وسیعی از تاریخ معاصر ایران دارد. وی در ارتباط با حزب توده و جبهه ملی، نهضت آزادی و غیره نظرات و تحلیل هایش را همراه با فاکت های گوناگون بیان می کرد و به این ترتیب در ضمن علاقه اش را نیز نسبت به تاریخ مردم ایران در گذشته نشان می داد. در همین رابطه او به من گفت که دست اندر کار نوشتن تاریخ معاصر ایران است، و بعد با آهی که حاکی از نداشتن وقت کافی برای این منظور بود اضافه کرد: البته در حال حاضر کارهای دیگری در اولویت قرار گرفته اند.

علاقه به موسیقی، به خصوص به موسیقی کلاسیک و موسیقی اصیل خلق های ایران، و واقعاً لذت بردن از آنها امری بود که من در بهروز سراغ داشتم، حال همین را از خلال صحبت هائی که در این زمینه پیش می آمد در او تشخیص می دادم و می دیدم. پویان برای موسیقی خلق های ایران ارزش زیادی قایل بود. بیاد دارم که یک بار در مورد موسیقی خلق لر صحبت شد. پویان گفت که در بیشتر آهنگ های لر، غم نهفته است و اضافه کرد که این، بی دلیل نیست بلکه خود انعکاس و بیانگر زندگی بسیار سخت و غمناک خلق لر است. در ضمن برای من جالب بود که می دیدم که او در مواقعی آهنگی را زیر لب زمزمه می کند. یک بار پرسیدم که آن چه آهنگی است و او با علاقه و به گونه ای که معلوم بود از توضیح در آن مورد خوشحال است گفت که این یک آهنگ ارمنی است، و اندکی در این مورد که هر خلقی واقعیت های زندگیش را چگونه از خلال موسیقی اش بیان می کند صحبت کرد. آن آهنگ ارمنی، ملایم و بسیار ظریف و دلنشین بود؛ عجب! به راستی فکر نمی کردم که روزی آن را

گروهان گیری نقش داشته باشد و هم کار نوشتن و تایپ اعلامیه ها را انجام دهد و هم به طور مسلحانه به پخش اعلامیه بپردازد. می دانیم که رفقا علیرضا نابدل و جواد سلاحی دست اندر کار پخش اعلامیه بودند که بین آنها و نیروهای مسلح رژیم درگیری پیش آمد. قرار ما آن بود که دو به دو به پخش اعلامیه ها بپردازیم و قرار بود روز بعد از رفقا نابدل و سلاحی، من و رفیق پویان با هم برای پخش اعلامیه برویم که این کار با دستگیری رفیق نابدل و اجبار ما برای بیرون رفتن از آن خانه، عملی نشد.

حال مشخصاً از رفیق پویان بگویم، از رفیق بسیار بسیار عزیز که گرمی رفتار و برخورد های پاک انسانیش هنوز گرمی بخش وجودم است. از نظر من پویان واقعا یکی از فرزندان انقلابی و کبیر مردم ایران می باشد. هنگامی که من با این رفیق و رفیق نابدل در خانه تیمی مشترکی زندگی کردیم، بیاد ندارم که گفته شده بود که در آنجا چه کسی مسول و یا رابط با بقیه رفقا است. رفیق نابدل را از قبل می شناختم و همانطور که قبلاً هم نوشته ام او در اولین دیدار با برخورد و رفتار هایش، یاد صمد بهرنگی عزیز را در خاطرم زنده کرده بود. حقیقتاً رفیق نابدل از شور انقلابی و دانش و آگاهی و خصوصیات خوب و کمونیستی، چیزی کم نداشت. بنابراین در مقابل این رفیق، ظاهراً می بایست مدت زیادی طول می کشید که خصوصیات رفیق پویان در ذهن من برجستگی پیدا کنند. به خصوص که شکل ظاهری او نیز با آن قد کوتاه، اندامی لاغر و قامتی که کاملاً کشیده نبود و در قسمت کمر انحنائی داشت که اندکی به شکمش برآمدگی داده بود، این برداشت اولیه را در بیننده ایجاد نمی کرد که او یک رفیق سیاسی - نظامی تیپیک جلوه کند. با همه اینها خوب بیاد دارم که در اولین صحبت هائی که با رفیق پویان داشتم این مسأله دستم آمد که واقعیت وجود والا و خصلت های انسانی بسیار برجسته او که در آن بدن نه چندان بزرگ جای گرفته بود، به آن ظاهر کوچک، قدرت و دایره تاثیر بسیار بزرگی می بخشید. همه وجود او با رفتار و برخوردهایش احترام بر انگیز بود و حس صمیمیت و دوستی را در انسان زنده می کرد. از آن به بعد هر چه بیشتر از نزدیک با وی کار کردم و شناختم از او ارتقاء یافت، بیشتر مجذوب شخصیت عالی انسانی و کمونیستی او شدم و احساس صمیمیت و احترامم نسبت به او بیشتر و بیشتر شد. واقعیت وجودی آن رفیق گرامی دیگر بر من آشکار شده بود. من در او بعضی از عناصر برجسته شخصیت دو تن از عزیزترین هایم را می دیدم؛ یعنی شخصیت بسیار مهربان بهروز با ژرف اندیشی هایش و برخوردهای بسیار جدی و مسئولانه اش با مسایل مختلف، و در عین حال شخصیت صمد با همه شوریدگی، قدرت بیان و بکار گیری طنزهای زیبا و جالب در صحبت برای

طنز و قدرت ابتکار او را هم آشکار می کردند.

شور انقلابی پویان را در صحبت از شاعر انقلابی ایران، سعید سلطانپور بیاد دارم. اولین بار بود که این نام را می شنیدم و به واقع با صحبت های پویان بود که من قبل از این که شعری از سعید سلطانپور بخوانم، با او آشنا شدم و تا حدی شخصیت مبارزاتی او را شناختم. پویان با ابراز صمیمیت و عشقی زیاد از سعید صحبت می کرد. از شور انقلابی، نترسی و شجاعت او می گفتم. یک مورد از صحبت های او مربوط به راه انداختن یک تظاهرات دانشجویی توسط سعید سلطانپور بود. پویان تعریف کرد که چطور او یک موضوع صنفی را (متأسفانه خود موضوع را اکنون بیاد ندارم) بهانه قرار داده و در حالی که اعتراض خود را با صدای بلند فریاد می زد، جمعی از دانشجویان را بدنبال خود کشاند. می گفتم در هر تظاهرات دانشجویی از این گونه، سعید پیشاپیش همه حرکت می کرد.

وقتی امروز بیاد می آورم که او چقدر با صمیمت در مورد مسایل مختلف با من گفتگو می کرد، به عمق روحیه رفیقانه او هر چه بیشتر پی می برم. پویان از خودش و از زندگی گذشته اش نیز برایم صحبت می کرد. در این چهار چوب یکی از موضوعات، مربوط به فعالیت سیاسی او در دوران دبیرستان بود که منجر به دستگیری و محکومیت او شده بود. پویان از زندانی شدنش به من گفت و این که محکومیتی با اعمال شاقه را به او تحمیل کرده بودند. مدت آن محکومیت هم اگر درست به یادمانده باشد، حدود دو یا دو ماه و نیم بوده است. می گفتم که در آن مدت زندانیان او را به کار اجباری کشانده بودند و مجبور می کردند که سنگ یا اشیاء سنگین دیگر را از جایی به جای دیگر حمل کنند.

مقدور نیست که در اینجا از همه خاطراتم با پویان صحبت کنم، ولی مایلم این را بیان

کنم که وقتی در زندان فهمیدم که پویان در جریان مقاومتی که من به هنگام دستگیری توسط مأموران شهربانی از خود نشان داده و به مقابله با نیروهای امنیتی پرداخته بودم، قرار گرفته است، بسیار خوشحال شدم. از شنیدن این موضوع که پویان و رفقای دیگر دانسته اند که نیروهای امنیتی با چه دزدی برای دستگیری یک دختر لاغر اندام مواجه شده اند و این امر چه تأثیری در میان مردم آن محل گذاشته، احساس بسیار شادی بخشی در من به وجود آورد. این موضوع را یکی از رفقای هم بندم که قبلاً با رفیق پویان در ارتباط بود به ما گفت. او سخن پویان را به این شکل انتقال داد که " اینور (نام مستعار من در آن زمان) دختری بود که نیروهای دشمن تنها با تکه پاره کردن همه لباس های او موفق به دستگیریش شدند".

در آخر اضافه کنم که **به فقط قدرت درک نیازهای روحی رفقای دیگر، بلکه دیگر خصوصیت های برجسته انسانی او که رفیق پویان داشت، به خصوص قدرت درک شرایط زندگی بسیار سخت و دشوار کارگران و زحمتکشان و برخورداری او از عزمی راسخ برای مبارزه در راه رهائی آنان و اثبات صمیمیتش با این توده ها به مثابه یک مبارز سیاسی - نظامی در عمل، همه اینها باعث شده که پویان به عنوان یک کمونیست برجسته و یکی از فرزندان صدیق و آزاده ایران با برجستگی شناخته شده و نامش در یاد توده های آگاه ایران زنده بماند - نامی که گرمی بخش وجود آنان برای تداوم مبارزه برای تحقق خواسته های عادلانه و رسیدن به هدف های عالی انسانی است.**

رفیق پویان نقشی تعیین کننده در شکل گیری سازمان چریکهای فدائی خلق داشته است. او یکی از بنیانگذاران این تشکیلات و اولین کسی است که با برخورداری از ژرف اندیشی و قدرت در پیش

گرفتن روش برخورد دیالکتیکی در تحقیق و بررسی واقعیت های جامعه، موفق شد تئوری رهنمون حرکت سازمان چریکهای فدائی خلق را پی ریزی نموده و اولین راه گشائی را در بن بستهای مبارزات توده های در بند ایران در آن گرفتار بودند، ایجاد نماید. مقاله این رفیق به نام "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" در بهار سال ۴۹ به رشته تحریر در آمد. بر زمینه این مقاله بود که راه و مشی ضروری برای پی افکندن راه انقلاب در جامعه تحت سلطه ایران پس از ده ها بار بررسی و غور و تعمق توسط رفقای متشکل در گروه رفیق احمدزاده، به خلق اثر منکامل تری تحت عنوان "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" منجر شد - اثری که رفیق مسعود احمد زاده با نبوغ خاص خود آن را تدوین نمود. این اثر و اثر فوق الذکر از رفیق پویان که بنیان های تئوریک عملکردهای انقلابی چریکهای فدائی خلق را تشکیل می دادند، چون از دل واقعیت برآمده بودند، قادر به تغییر واقعیت هم بودند و در عمل هم واقعیت را تغییر دادند.

رفیق امیر پرویز پویان، این آزادیخواه کمونیست بزرگ، این چریک فدائی خلق در سوم خرداد ۱۳۵۰، هنگامی که در پایگاه خود واقع در منطقه نیروی هوایی تهران، به همراه رفیق رحمت پیرو نذیری، مورد حمله نیروهای مسلح رژیم شاه قرار گرفت، قهرمانانه با نیروهای دشمن جنگید و با مقاومت حماسی اش تأثیر انقلابی به سزائی در ارتقای روحیه مبارزاتی توده ها و شکست جو ترس و خفت و تسلیم در جامعه به جای گذاشت. در این درگیری، رفیق پویان خون سرخش را به همانگونه که آرزویش بود، برای به اهتزاز در آوردن پرچم سرخ کارگران و زحمتکشان تقدیم نمود.

سوم خرداد ۱۳۹۷

به یاد گرامی بهروز دهقانی ... از صفحه ۱۹

حمام دیدم قویماق به قول معروف با یک وجب روغن روی آن آماده است. قند و شکر هم هست. رفتم سر خم "قونورما"، دیدم حتی به نصف هم نرسیده. از تعجب داشتم شاخ در می آوردم. از فاطما باجی پرسیدم خواهر، پس چرا هنوز همه آذوقه ها سرچایشان است و تنها مقدار کمی مصرف شده، در حالی که تو هر روز غذا درست می کردی. فاطما خالا جان هم متعجب شد و پرسید مگر در عرض ده روز آنهمه آذوقه تمام می شود؟ به او گفتم بلی در زایمان های قبلی ام پس از روز حمام، دیگر اثری از قونورما و کره و چیزهای دیگر در خانه نمی ماند و من فکر می کردم که این اتفاق برای هرکس که زانوست می افتد! آبا این ها را می گفت و بی انصافی مادر ناننی شوهرش را تقبیح می کرد که بعد از ده روز همه آذوقه های تهیه شده را با خود می برد و اثری از آنها باقی نمی گذاشت؛ ولی قبل از هر چیز می خندید که چقدر بی تجربه بوده و تا تولد بهروز تصور می کرد طبیعی است که در آخر ده روز پس از زایمان دیگر اثری از آذوقه های تهیه شده نماند. روز دهم، نام "بهروز" روی کودک گذاشته شد، این نامی بسیار به جا و مناسب برای این فرزند دلبنده خانواده بود که با تولدش به راستی "به روزی" برای خانواده به ارمغان آورد، نامی که در ضمن با نام دو برادر بزرگتر از خود، فیروز و پرویز هماهنگ بود. نام خانوادگی "عباس زاده دهقانی" را زمانی که همه می بایست صاحب شناسنامه شوند، مأمور مربوطه برای پدر تعیین کرده بود. عباس نام جدّ بهروز یعنی نام پدر پدر بهروز بود و عباس زاده در این رابطه تعیین شده بود. ولی اضافه کردن نام دهقانی بی مسما بود. مأمور برای مادر بهروز هم با همین نام خانوادگی شناسنامه صادر کرده بود. در حالی که این خانواده جدّ اندر جدّ تبریزی بوده و همه زندگیشان را در این شهر گذرانده بودند.

نویسنده این سطور از آبا شنیده است که پدر در یک دوره بی کاری، مدت کوتاهی در روستائی کاری گرفته بود. شاید این همزمان با اولین دوره صدور شناسنامه بوده باشد که مأمور با پرسیدن شغل آن موقع پدر، عبارت دهقانی را به آخر عباس زاده اضافه کرده، شاید هم دلیل دیگری باعث گذاشتن این نام از طرف مأمور صدور شناسنامه شده باشد. جالب است که برای پدر پدر بهروز که نامش عباس بود، نام خانوادگی "رستگار" گذاشته شده بود. در هر حال تا جایی که من به یاد دارم از همان ابتدای دوره معلمی که معلمین را با اسم فامیل صدا می زدند، بهروز خود را با نام دهقانی شناسانده بود: بهروز دهقانی. آبا خاطراتی از بچگی بهروز تعریف می کرد.

ادامه در صفحه ۱۲

من به هیچوجه نسبت به ایشان "اهانت و فحاشی و پرده‌داری" نکرده و نمی‌کنم. تنها می‌دانم و می‌گویم که ایشان (گذشته از توان نویسندگی) فردی است که مانند همگی ما، در کوره راه مبارزه طبقاتی ناچار به انتخاب است و ایشان انتخاب کرده‌اند که در کنار جانان جمهوری اسلامی باشند. من به خودم اجازه نمی‌دهم که به جناب محمود دولت‌آبادی آنچه را که "فحش رکیک" خوانده می‌شود بدهم. اما به راستی نمی‌دانم آیا حسین دولت‌آبادی حرکت جناب محمود دولت‌آبادی را حرکتی همانند حزب توده و اکثریت خواندن را هم "فحش رکیک" می‌خوانند یا نه. اما می‌بینم و می‌گویم که او در کنار چه افراد و جریان‌ست. می‌بینم و می‌گویم که در روزهایی که توده‌های ما در زیر خفقان جاری در زجرند، در روزهایی که بخش بزرگی از توده‌های ما گرسنه‌اند، جناب دولت‌آبادی و هم‌گامان ایشان در کنار یکی از جانان حاکم، در کنار سفره دربروزگی نشسته و افطار می‌کنند.

آیا باید نویسندگی چهره‌دست، فوتبالیستی پاتلاپی، نقاشی ژبره و یا هنرپیشه‌ای توانا را جدا از حرکات طبقاتی دید و ارزیابی کرد؟ گمان نمی‌کنم. محمود دولت‌آبادی حتی اگر بهترین نویسنده تمامی تاریخ در تمامی جهان بوده باشد با آگاهی تمام در کنار جانان جای گرفته و از اینرو جز عنصری با موضعی ضدخلقی نیست.

نادر ثانی

۱۴ خردادماه ۱۳۹۷

نبوده‌اند. انتقاد به جا از کاسه‌لیسان را نادرست دانسته و آنان را "بدبخت" می‌خوانند و من دیگر نمی‌دانم که این کاسه‌لیسان هستند که "بدبخت" شده‌اند یا خانواده‌های کشته‌شدگان و زندانیان سیاسی در سال‌های ۵۷ تا به امروز؟! من نمی‌دانم که محمود دولت‌آبادی (مانند رفقای توده‌ای و اکثریتی‌اش) جاسوسی کرده است یا نه اما به راستی شما برای هم‌سفره‌شدن ایشان و هم‌پالکیان شان با جانانی مانند روحانی چه واژه‌ای به کار می‌برید؟ "دمکراسی" یا "کاری به نفع جنبش برای دمکراسی"؟ جالب اینجاست که جنابان در دورانی به همراه روحانی جنایتکار افطار می‌کنند که بخش بزرگی از توده‌های ما گرسنه‌اند. جانان می‌کشند و همراهان جانان در کنار آنان افطار می‌کنند. البته انتظار هم دارند که همه به آنها بگویند نماز و روزه و افطار و دعاهاشان قبول؟! نه! ما جنایت‌ها را نه فراموش می‌کنیم و نه می‌بخشیم. جانان و همراهان آنان دشمنان توده‌های ما هستند.

شنیدم که حسین دولت‌آبادی، برادر محمود دولت‌آبادی مطلبی که دفاعی خجالت‌آمیز از برادر می‌باشد، نوشته است. آن را با دقت بسیار خواندم و موضع در مورد محمود دولت‌آبادی و حرکت ضدخلقیش تغییری نکرد. متوجه شدم که ایشان مدعی "قهرمانی" و "انقلابیگری" نیستند و نبوده‌اند. خواندم که ایشان نمی‌خواهند در "جوانی" (گمانم هفتاد و هفت سال دارند!) بمیرند، که او "ضعیف" است و "جورکش" دیگران نیست.

محمود دولت‌آبادی، نویسنده

"برجسته" ما؟



می‌خوانم که نوشته‌اند که محمود دولت‌آبادی نویسنده برجسته‌ای است. نوشته‌اند که محمود دولت‌آبادی سالهاست که نوشته است و خوب می‌نویسد و من در این فکرم که به راستی برجستگی به چیست و "خوب" نوشتن بدون "خوب عمل کردن" کدام است؟ آیا همچون حزب توده خائن و اکثریت بدتر از آن، همواره در کنار دشمن بودن و نعلین آن را بوسیدن نشان برجستگی‌ست؟ آیا در کنار یکی از جانان جمهوری اسلامی نشستن و در هنگام گرسنگی توده‌ها، افطار آخوندانه کردن نشان برجستگی‌ست؟ خجالت هم خوب چیزست و چه حیف که بسیاری در هنگام پخش خجالت در جایگاه انسانی خود

جمهوری اسلامی با اعدام محمد ثلاث جنایتی دیگر آفرید!

دیروز (۲۸ خردادماه ۱۳۹۷) رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با به کارگیری سلاح اعدام دولتی، بار دیگر چهره راستین و وحشیانه خود را نشان داد. این بار مجد ثلاث، انسان حق طلبی که در جریان سرکوب دراویش مقاومت کرده بود، توسط پاسداران جلااد جمهوری اسلامی به شکل وحشیانه‌ای "اعدام" شد. یکی از کسانی که در زندان با وی بوده، در باره وی نوشته است: "چهار روزه تو سلول بود. امروز ساعت دو بردن برای اعدام. با لیخند سلولو تا چوبه اعدام طی کرد و تو لحظه اعدام این شعر رو خوند. "سید گل سرخ یک گل نصرانی، مارا ز سر بریده می‌ترسانید. گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم، در محفل عاشقان نمی‌رفسیدیم." رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با این اعدام و اعدام‌هایی همانند آن، همانند گذشته در صد ترساندن توده‌هاست و به خیال خام خود همچون گذشته می‌خواهد آتشی را که در زیر رویه جامعه شکل گرفته است، خاموش نماید. در حالیکه دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی و اربابان آن به خوبی می‌دانند که پس از قیام باشکوه دی‌ماه ۱۳۹۶، توده‌های محروم، اختناق زده میهنمان به پا خاسته‌اند تا بساط این جنایتکاران را جمع کنند. آنچه مارکسیسم به ما آموخته است آن است که ما با استفاده از تجربه‌های گذشته و جمع‌بندی آن می‌توانیم مطمئن باشیم که آتشی در حال شعله‌ور شدن است، به این آسانیه‌ها مهار نمی‌شود. این شعله‌های آتش، شورش گرسنگان است که در هر گوشه از کشور خود را نشان می‌دهد. این خیزش‌های مردمی، نتیجه نزدیک به ۴۰ سال حاکمیت رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی است. رژیم کشتار و اعدام و قتل‌عام. وارث به حق رژیم شاهنشاهی پهلوی. رژیم تجاوز، نیرنگ، ریا، غارت، دزدیهای میلیاردی و خیمه‌شب‌بازی‌های انتخاباتی، رژیم‌های که انقلاب مردمی در سال ۱۳۵۷ را به سرقت برد و هیولای وحشت و سرکوب را به ارمغان آورد. تجربه مبارزات توده‌های تحت ستم ما و دیگر توده‌های جهان به خوبی نشان داده است که رژیم‌های جمهوری اسلامی که جز زبان زور نمی‌شناسد قابل "اصلاح" نیست، چرا که هر "اصلاح" اساسی و واقعی در چهارچوب این رژیم، چیزی جز نخستین گام آن به سوی نابودیش نمی‌باشد. درست از اینروست که "جناب"‌های گوناگون این رژیم زمانی که صحبت از حفظ نظام باشد، کاملاً با یکدیگر هم‌رای و هم‌زبان هستند. تمامی این سگان زنجیری امپریالیسم، برای بقای خود از نهایت قهر ضدانقلابی استفاده کرده، می‌کنند و خواهند کرد و تنها راه رسیدن به رهایی توسل به قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه توده‌ای است. به امید فرا رسیدن آن روز.

سرنگون باد رژیم وابسته به سرمایه جهانی و اربابانش!

درد بر توده‌های رزمنده‌ای که علیه رژیم حافظ سرمایه داری می‌رزمند!

پیروز باد شورش توده‌ها!

با امید به برقراری سوسیالیسم در کشور شاه و شیخ‌زده ایران!

نادر ثانی - استنکلم، سوئد

۲۸ خردادماه ۱۳۹۷

به یاد گرامی بهروز دهقانی

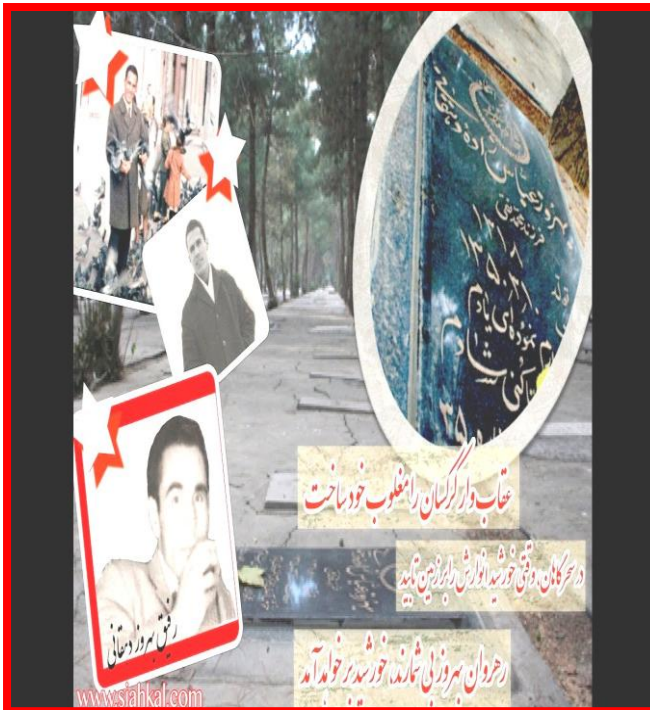
از صفحه ۲۰

مقاومت شجاعانه و جانانه بهروز به مدت چندین روز متوالی در زیر شکنجه های وحشیانه و بسیار قساوت آمیز مزدوران ساواک و شهرداری در شرایط خاص بهار سال ۵۰ که به شهادت قهرمانانه وی در زیر آن شکنجه ها منجر شد - بدون آن که دشمنان مردم قادر به تسلیم او در مقابل خود باشند - بهروز دهقانی را به سبب مقاومت در برخورد به شکنجه گران و ایمان به آرمان های کمونیستی (ایمان به حقانیت مبارزه برای آزادی و برپائی جامعه ای بی طبقه که در آن آزادی هر فرد معیاری برای آزادی جامعه باشد) تبدیل کرده است. مرگ سرخ بهروز، نقطه اوج زندگی سرشار از مبارزات ارزشمند و بسیار تأثیر گذار این کمونیست فدائی بود. آری نقطه اوج زندگی! چرا که مرگ او نه هر مرگی، و بود او نه هر بودی بود. او مرگ را سرودی کرد، همانطور که زندگی اش نیز سرودی بود که برای بنای آینده ای زیبا برای کارگران و زحمتکشانش نواخته می شد.

هر چند در مورد بهروز دهقانی، این کمونیستی که همه زندگی اش را در راه خدمت به کارگران و زحمتکشانش جهت رسیدن به جامعه ای عاری از هر گونه ظلم و ستم گذراند، بسیار نوشته شده است، با این حال هنوز شرح کاملی از زندگی سراسر مبارزاتی او در دست نیست. آنچه در زیر می آید نیز تنها کوششی در رفع این نقصان می باشد. در حالی که پیشاپیش باید تأکید کنم که عظمت اقیانوسی که بهروز بود چنان رازهای نهفته ای در خود دارد که من نمی توانم مدعی شوم که قادرم زندگی و تلاش های مبارزاتی او را به همان صورتی که در واقعیت جریان داشت، به طور کامل به رشته تحریر در آورم. تنها آنچه جرات پرداختن به چنین کاری و نوشتن دانسته هایم در مورد زندگی بهروز دهقانی به مثابه برادر، پدر، آموزگار و رفیق گرامیم را به من می دهد، درک این واقعیت است که زندگی نامه انسان های مبارز و برجسته ای که سهمی در پیشبرد وقایع تاریخی و تکامل تاریخ داشته اند، می تواند به مثابه یک منبع، در خدمت درک هرچه زنده تر مسایل و شرایط مقطع معینی از تاریخ قرار گیرد.

دوران کودکی و نوجوانی و شرایط خانوادگی

بهروز دهقانی در یک روز بهاری، در اول خرداد ۱۳۱۸ در تبریز در محله حتم بیگ واقع در منطقه لیل آوا، یکی از محل های که در دوران مشروطیت فعالانه نقش انقلابی ایفاء می کرد، متولد شد. در دوره شاه، دولت، خیابان واقع در لیل آوا را خیابان شهناز نامید ولی مردم همچنان از آن به عنوان لیل آوا یاد می کردند. کودکی که در این محله چشم به جهان گشود،



فرزند یک خانواده کارگری بود. پدرش که پیشتر کارگر یک کارخانه طناب سازی (قزو گرخانه سی) در تبریز بود (و به زبان ترکی گفته می شد "میتوچولیق" الی ییر) در زمان تولد او به شغل چاه کنی روی آورده بود. مادر نیز در دوره های مختلف برای کمک به خرج خانواده پا به پای پدر کار می کرد. در واقع مادر او کارگر خانگی بود که از جمله به کار توربافی (منظور تورهایی است که برای حمل سیب زمینی و پیاز و هندوانه های دیمی آذربایجان به کار می رفت) و نخ ریزی در خانه مشغول بود. مادر، زمانی نیز به عنوان کارگر خانگی همچون خیلی از کارگران زن در تبریز، پشم را از صاحب کار (یونچی حسن) دریافت می کرد و آنها را با وسیله ای ابتدائی به صورت نخ در می آورد. من زمان کودکی خود را به یاد دارم که آبا و باجی یعنی خواهرم (روح انگیز) هر دو برای تأمین خرج خانواده به کار دوک ریزی که در زبان ترکی از آن به عنوان "جَخره آیرماخ" یاد می شد و همچنین گره زدن سر حوله که به صورت رشته رشته بود (حوله های کارخانه برق لامع) روی آورده بودند.

نه فقط شرایطی که یک کودک در آن متولد و بزرگ می شود، بلکه شرایط و تاریخی که پدر و مادرش از سر گذرانده اند نیز تأثیرات خاص خود را روی کودک به جای می گذارند. از این رو به جاست که در ابتدا شناخت مختصری از پدر و مادر بهروز به دست داده شود.

پدر بهروز، مجد نفی، خود فرزند یک خانواده کارگری بود که در شرایط مملو از فقر و فلاکت، از همان کودکی مصیبت های زیادی را از سر گذرانده بود. از جمله یک بار در کودکی با خراب شدن خانه بر سرش زیر آوار مانده و تقریباً در حالت مرگ از زیر آوار بیرون کشیده شده بود. در همان بچگی، مادر خود را نیز از دست داده و با مادر ناتنی سر کرده و بی مهری

ها دیده بود. او از سن ۷ - ۸ سالگی همراه پدرش کارگری کرده و به اصطلاح امروز کودک کار بود.

اما مادر بهروز، سکینه سلطان دختر یکی از تجار تبریز بود که به سبب آن دوران هر سال برای کار تجارت راهی دیار غربت می شدند. پدر آبا (مادر) به قول معروف کار تجارت و زیارت را با هم انجام می داد (عبارت "هم زیارت، هم تجارت" هنوز در تبریز مصطلح است). او هر سال مثل خیلی از تجار تبریز به کرپلا سفر می کرد، آنهم با وسایط نقلیه آن زمان یعنی با اسب و الاغ و یا پای پیاده. اما زندگی مادر (که ازسوی همه

فرزندانش آبا نامیده می شد) نیز به جز دوران کوتاه بچگی با مشکلات و مصیبت های زیادی همراه گشته بود. آخرین سفر تجاری پدرش به کرپلا برگشتی نداشته بود و کسی هم هیچوقت ندانسته بود که چه بر سر آن مرد تاجر آمد. فقدان پدر برای آبا مصادف با قحطی بزرگی بود که تبریز و دیگر شهرهای ایران را فرا گرفته بود. او در آن زمان دختر کوچکی بود.

آبا از دوران کودکی خودش در ارتباط با قحطی خاطرات مهم و قابل توجهی تعریف می کرد. او توضیح می داد که چقدر نان، یعنی اصلی ترین غذای مردم کمیاب بود و به طور کلی فقدان مواد غذایی در شهر به گونه ای بود که خیلی ها از گرسنگی جان می سپردند. آبا بارها هنگامی که با هم در تبریز از کوچه ای به نام "قناری" که امروز هم همین نام را روی خود دارد می گذشتیم، محل هایی را به من (نویسنده این سطور) نشان می داد و با غم و حسرت تمام می گفت، در همین جا ها جسد های آدم هایی را می دیده است که از گرسنگی مرده و در آنجا افتاده بودند. در این دوره، آبا با مادر و دو خواهر بزرگتر از خودش در حالی که پدر در سفر تجاری اش بود، در خانه ای زندگی می کردند. می گفت نبود مرد و پسری در خانه باعث شده بود که پسر همسایه مرتب از دیوار مجاور پریده و به درون خانه ما بیاید، و می گفت که او در جلوی چشمان مادر و دختران کوچکی که ما بودیم وسایلی را از خانه بر می داشت و می برد، بدون آن که مادرم از ترس قادر به اعتراض باشد. در آن زمان هیچ مرجع رسمی وجود نداشت که مادر او بتواند شکایتش را در آنجا مطرح کند. با این حال آبا ابتدا با لحن خوشحالی و سپس با غم و اندوه فراوان این طور تعریف می کرد: ما قحطی را با موفقیت از سر گذراندیم و کسی از ما نمرد، اما مادرم سال بعد که به دنبال قحطی، مریضی آمد

همین ترتیب در خیلی از مناطق نفوذ دیگرش - و فراهم آوردن امکان سرمایه گذاری برای آنان در این کشور به توافقی با هیتلر دست یافته و از وقوع جنگ که آن را به ضرر خود می دید ، جلوگیری کند). هنگامی که هنوز آبا بهروز را باردار (حامله) بود خبر شروع جنگ جهانی واهمه ای را در دل مردم شهر به وجود آورده بود، چرا که با توجه به تجارب تلخی که از دو حمله نیروهای مسلح روس در زمان تزار در ذهن مردم آذربایجان وجود داشت ، آنها شدیداً نگران سرنوشت خود بودند. در چنین اوضاعی پدر به آبا پیشنهاد می کند که برای مصون بودن از حمله به درون چاهی که خود کنده بود بروند. آنها این کار را می کنند ولی آبا وقتی به ته چاه می رسد می گوید بهتر است من در بیرون از چاه بمیرم ولی در اینجا زنده مانم. در نتیجه از چاه بیرون می آیند. آبا در ارتباط با تولد بهروز صحبت های جالبی می کرد. می گفت بهروز خیلی خوش قدم بود و با تولدش کلی فضای شاد و با صفائی را در خانه به وجود آورد. تعریف می کرد که در زایمان های قبلی اش که در نبود دکتر و بیمارستان و مراقبت های لازم، زائو به طور معمول می بایست ده روز در خانه استراحت کرده و کسی از او سرپرستی کند، مادر شوهرش که مادر ناتنی پدر بود، این کار را انجام می داد. ولی حالا بهروز آنقدر خوش شانس و خوش قدم بود که به هنگام تولد او، خواهر بزرگ آبا (فاطمه خالا جان) به تبریز آمده و سرپرستی از زائو را به عهده گرفته بود. تعریف می کرد که پدرتان هر چقدر هم به لحاظ مالی در مضیقه بود و با همه بی پولی اش همواره برای زایمان من به هر طریقی معاش لازم را تأمین می کرد. خُم قوئورما، "قوئورما کوی" پر می شد (گوشت گوسفند را در فصل تابستان قورمه کرده و برای زمستان در خُم ها نگاه می داشتند). در خُم دیگر روغن زرد یا همان کره آب شده (با توجه به این که در آن زمان هنوز روغن نباتی وجود نداشت و خانواده های فقیر هم به کره و روغن زرد دسترسی داشتند) قرار داده می شد. خلاصه پدر در طی دوره بارداری، قند و شکر و چای و غیره را برای زمان زایمان تهیه می کرد. می گفت در هنگام تولد بهروز، فاطما باجی مرتب برای من "قوئورما شورباسی" (نوعی آبگوشت که از قوئورما تهیه می شد) می پخت و غذاهای دیگر با کره درست می کرد. من در حالی که با لذت آن غذا ها را می خوردم ولی احساس نگرانی داشتم و مرتب می گفتم: "باجی" (خواهر) این قدر به من نرس، قوئورما و کره تمام می شود و برای روز دهم چیزی باقی نمی ماند. روز دهم، روز حمام رفتن زائو و برگزاری مراسم نام گذاری بچه بود که فامیل و افراد نزدیک هم برای "قویماق" (کاجی) خوردن به خانه دعوت می شدند. می گفت ده روز به این ترتیب گذشت. روز حمام رفتن فرا رسید و من کماکان نگران بودم که از مهمان ها چطور پذیرائی خواهد شد. پس از آمدن از

می گفته است که من را هم عروس کنید تا من هم همراه خواهرم به جایی که او می رود بروم. به هر حال یکی دو سال بعد که آبا ۱۱ یا ۱۲ سال بیشتر نداشت، خودش را هم به راستی عروس می کنند و به خانه شوهر می رود ، بدون این که درک روشنی از ازدواج و شوهر کردن داشته باشد. یکی از کسانی که آبا را در کودکی تحت حمایت و محبت خود قرار داده بود ممد عم اوغلی، شوهر خواهرش بود که در آن زمان کارش باغداری بود. یعنی او باغی را اجاره می کرد و با فروش میوه و دیگر محصولات باغ زندگی اش را می گذراند. او انسان زحمتکش بسیار شریفی بود که برای توصیفش کلمات پاک، بی آلتیش، صمیمی و خوب ، کفایت نمی کنند. همه بچه های خانواده ما او را که در ایام میانسالی کارش حمالی (باربری) شده بود، دوست داشتند.

آبا ۱۱-۱۲ ساله با پدر بهروز که در این زمان نوجوان ۱۶ ساله ای بود ازدواج می کند. آبا تعریف می کرد که من حتی عادت ماهیانه هم نمی دانستم چیست و روابط زناشویی برایم چیز غریبی بود. تأثیر این واقعیت تلخ روی او چنان بود که تا آخر عمر نیز چنان احساسی را با خود داشت و هیچوقت از روابط زناشویی به عنوان امری خوشایند یاد نمی کرد. بهروز ششمین فرزند آبا و پدر بود، البته با احتساب اولین دختر خانواده که در یک سالگی از بی دوائی مرده بود و پسر دو ساله ای که در اثر بی مبالاتی واکسن زین دوره گرد در زمان رضا شاه، جان خود را از دست داده بود. خانواده سه پسر بزرگتر از بهروز داشتند و حالا چهارمین پسر خانواده متولد شده بود. جالب است در همین جا بگویم که به رسم قدیم، پدر از جانب فرزندانش "دادش" خطاب می شد. این خطاب در آن زمان در آذربایجان امری عمومی بود. داداش اما به معنی برادر است. واضح است که این گونه کلمات با معانی ای که با خود حمل می کنند و به جا مانده از گذشته هستند، در زبان شناسی علمی به همان گونه که انگلس هم به آن اشاره کرده بیانگر روابط خاصی در گذشته های دور زندگی بشر بوده و قابل بررسی و برخورد می باشند.

سال ۱۳۱۸ شمسی، سال تولد بهروز مصادف با سال ۱۹۳۹ میلادی، سال آغاز جنگ جهانی دوم است؛ زمانی که در ایران نیز رضا شاه علیرغم این که توسط انگلیسی ها بر سر کار آورده شده بود علناً به آلمان فاشیستی گرایش نشان می داد (این تغییر رفتار برخلاف تحلیل های ژورنالیستی - که متأسفانه در نوشته ای از رفیق جزنی هم دیده می شود - نه به دلیل سرپیچی رضا شاه از ارباب و پاره کردن زنجیر بلکه بر اساس دیپلماسی پشت پرده بین انگلیس و آلمان صورت گرفت. در این مقطع امپریالیسم انگلیس می کوشید با دادن بازار به امپریالیستهای آلمان در ایران تحت سلطه خود - و به

نتوانست از این مصیبت جان سالم بدر ببرد. آبا با بغضی در گلو و اشکی در چشم می گفت این طور شد که مادرم مرد.

قحطی ای که آبا در موردش به من می گفت در منابع تاریخی به عنوان هولوکاست در ایران از آن یاد شده است که به وجود آورنده اش امپریالیسم انگلیس بود. همانطور که می دانیم دو امپریالیسم انگلیس و روسیه در دوره شاهان قاجار بیشترین نفوذ را در ایران داشتند. آنها در سال ۱۹۰۷ طی قرار دادی سری، ایران را بین خود تقسیم نمودند به این شکل که جنوب در دست امپریالیسم انگلیس، شمال در دست امپریالیسم روس و مرکز هم بی طرف باشد. بر این اساس ، قشون روسها شمال ایران و نیروهای مسلح انگلیس جنوب ایران را به اشغال خود در آوردند. پس از انقلاب اکتبر و خارج شدن نیروهای تزار از ایران، امپریالیسم انگلیس یکه تاز میدان شد و قدرت هر چه بیشتری در ایران یافت. قحطی مورد بحث در فاصله بین سالهای ۱۲۹۶ - ۱۲۹۸ (۱۹۱۷-۱۹۱۹) به شدت در ایران جریان داشت. در این دوره امپریالیسم انگلیس از یک طرف ، درگیر جنگ جهانی بود و از طرف دیگر جهت به شکست کشاندن انقلاب اکتبر، علاوه بر همه تلاش های ضد انقلابی اش، رسماً به مداخله نظامی در روسیه و جنگ علیه بلشویک ها مشغول بود. بر این مبنای امپریالیسم انگلیس جهت تأمین معاش نیروهای نظامی خود سیاست بی رحمانه ای را در پیش گرفت که طی آن نیروهای اشغالگر آنها در ایران با پرداخت قیمت بالائی برای غله و تولیدات کشاورزی، همه منابع و تولیدات را خریداری نمودند و به این ترتیب مواد غذایی و به خصوص نان از دسترس مردم ایران خارج شد. در اثر این سیاست ، چنان قحطی ای در ایران به وجود آمد که طی آن میلیون ها نفر از گرسنگی و بیماری جان سپردند و هولوکاستی شکل گرفت که طی آن جمعیت ایران تقریباً نصف شد.

آبا ما در جریان عواقب این قحطی بود که مادر خود را از دست داد. با مرگ مادر و در فقدان پدر، سه دختر کوچک که آبا کم سن ترینشان بود ، بی سرپرست ماندند. آبا حتی در دوره پیری هم احساس رنج بی مادر ماندنش را با خود داشت و همواره در حالی که با مهر از مادر خود یاد می کرد اشک در چشمانش حلقه می زد. به یاد دارم که در اوایل سال های ۴۰ که ترانه "آنا" از رشید بهبوداف در ایران پخش شد ، او هر بار با شنیدن این ترانه به یاد مادرش گریه سر می داد. این دختر کوچک بعد از مرگ مادر شدیداً به لحاظ عاطفی به خواهر بزرگش وابسته شده بود. تعریف می کرد که موقعی که خواهرش عروس شده و قرار بود به محلی خارج از تبریز به خانه شوهر برود، او که از موضوع شوهر کردن چیزی حالی نبود، گریه می کرده و

کانادا: آکسیون در دفاع از مبارزات

کارگران فولاد اهواز

به فراخوان فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در تورنتو - کانادا ، در روز شنبه ۱۶ ماه جون ۲۰۱۸ ، آکسیونی در شهر تورنتوی کانادا در اعتراض به دستگیری و سرکوب کارگران مبارز گروه ملی صنعتی فولاد اهواز و همچنین پشتیبانی از مبارزات جاری در ایران بر پا شد. این آکسیون از ساعت ۶ تا ۷ بعد از ظهر، در چهار راه خیابان یانگ و خیابان فینچ برگزار گردید. این اولین بار بود که فعالین سیاسی مقیم تورنتو ، در این محل مبارزت به برگزاری حرکت اعتراضی می کردند.

در این حرکت مبارزاتی ، بنر های بزرگی که نشان دهنده اعدام های خیابانی در ایران بود به نمایش گذاشته شده بودند که هر کس آن تصاویر را می دید به اوج وحشیگری و جنایات رژیم جمهوری اسلامی پی می برد. واقعیتی که برای برخی از مردمی که برای دیدن این تصاویر می ایستادند غیر قابل باور بود. بازدیدکنندگان از عکس ها و بنر ها ، ضمن اعلام همبستگی و حمایت خود از مبارزات مردم ایران ، با صراحت آرزوی آزادی مردم ما از جنگال رژیم را بیان می کردند.

این آکسیون هم مورد توجه اهالی محل از جمله ایرانیان ساکن آن منطقه قرار گرفت و هم توجه رهگذران را به خود جلب نمود. نکته برجسته این حرکت ، ارتباط تظاهرکنندگان با مردم و بحثهای بین آنها و بازدیدکنندگان از آکسیون بود. بسیاری از بازدیدکنندگان از شرایط ایران آگاه بودند و بیشتر سوال می کردند که بعد از سرنگونی این رژیم چه کسی سر کار می آید. رفقای ما نیز ضمن تشریح شرایط فاجعه بار کار و زندگی توده های تحت ستم و بویژه کارگران ایران برای مردم ، به پرسش های آنان پاسخ می دادند. این حرکت در کل با توجه به تاثیر که روی مردم و عابریان در منطقه گذاشت بسیار موفق و آگاه گرایانه بود.

پیروز باد مبارزات کارگران فولاد اهواز

کارگر زندانی آزاد باید گردد

نابود باد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در تورنتو - کانادا

۲۷ خرداد ۱۳۹۷ - ۱۷ جون ۲۰۱۸

به یاد گرامی بهروز دهقانی

که در پیوند اندیشه و عمل

صمیمی بود



در طول تاریخ همواره مبارزینی بوده اند که به دلیل پیمودن راه درست خدمت به استعمار شوندهگان و به دلیل تأثیر گذاری های ارزشمند بر زندگی و سرنوشت توده ها، در دل مردم جای می گیرند. این مبارزین از طرف مردم، قهرمان خوانده می شوند و چنین قهرمانانی نه فقط هرگز از یاد ها فراموش نمی شوند ، بلکه در طول زمان به صورت اسطوره های محبوب توده ها در آمده و زندگی جاوید می یابند. فدائی کبیر، بهروز دهقانی از زمره چنان قهرمانانی است. او، هم با زندگی سراسر مبارزاتی خود و هم با مرگ قهرمانانه اش (هر چند مرگی به مفهوم واقعی کلمه ، بسیار جان گداز)، تأثیر انقلابی به سزائی بر زندگی دیگران به جای گذاشته و در مسیر پیشبرد تاریخ مبارزاتی مردم ایران، نقش انقلابی والائی ایفاء کرده است.

برای مردم ستمدیده و مبارز ایران که از دیر باز با نام بهروز دهقانی آشنا بوده اند، این نام به درستی در درجه اول نهایت صداقت و پاکی، سازش ناپذیری با دشمنان مردم و عشق عظیم به کارگران و زحمتکشان و توده های در بند را تداعی می کند. او سازمانده اصلی گروهی از انقلابیون کمونیست جان بر کف در آذربایجان بود که همراه با رفقای مشهد و مازندران و تهران، چریکهای فدائی خلق را به وجود آوردند. رفیق بهروز در مقام یک چریک فدائی خلق در روزهای آخر اردیبهشت ۱۳۵۰ ، در شرایطی که محل قرارش لو رفته بود (چگونگی این امر در کتاب حماسه مقاومت - چاپ جدید، بهار ۱۳۸۳، در شماره ۶ توضیحات فصل اول - شرح داده شده است) و نیروهای مسلح رژیم شاه از قبل برای دستگیری وی در آنجا مستقر شده بودند، در محاصره نیروهای دشمن قرار گرفت. با اینحال وی با شجاعت تمام اسلحه کشید و قهرمانانه به نبرد مسلحانه با مأموران مسلح و جیره خوار رژیم شاه پرداخت. در جریان این نبرد نابرابر اگر چه او توانست یکی از مزدوران را زخمی سازد ، اما در همان محل به اسارت دشمن در آمد.

ادامه در صفحه ۱۸

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!